

کشف و اجرای شریعت در روابط اجتماعی

احمدعلی یوسفی*

چکیده

بر اساس آموزه‌های اسلامی، شریعت به لحاظ زمان و مکان ثابت است؛ اما روابط اجتماعی متعلق آن پیوسته در حال دگرگونی است. با این وضع، چگونه می‌توان مدعی ثبات شریعت شد؟

در این مقاله، ابتدا دستگاه تشریح درباره نحوه تشریح احکام به گونه قضایای حقیقی بررسی، و بیان شد که شریعت، به حسب عناوین ثابت است و احکام شرعی، روی عناوین جعل می‌شوند و هر جا و بر هر رابطه‌ای، عنوانی از عناوین شریعت منطبق شود، در پی آن، حکم آن عنوان منطبق خواهد شد؛ بنابراین، تحوّل روابط هیچ منافاتی با ثبات شریعت ندارد. این عناوین، اعم از عناوین احکام اولی و ثانوی است. با این تحلیل بیان شد که ما احکامی در عرض احکام اولیه به نام احکام حکومتی نداریم و ولی فقیه و حاکم اسلامی هیچ‌گاه در هیچ منطقه‌ای حکم، جعل و تشریح نمی‌کند؛ بلکه با شناسایی عناوین روابط احکام، حکم آن عنوان که در شریعت مشخص شده است، منطبق می‌شود.

در احکام روابط اجتماعی و کلان نیز مسأله به همین نحو است؛ اما در این گونه احکام، بسیاری مواقع تراحم بین احکام روابط اجتماعی و کلان از یک طرف، و احکام فردی از

* عضو هیأت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

تاریخ دریافت: ۸۲/۵/۵ تاریخ تأیید: ۸۲/۹/۳.

طرف دیگر پیش می‌آید که روش برطرف کردن تراحم، همان روش فقه سنتی است. ولی فقیه و حاکم اسلامی، عناوین روابط اجتماعی و کلان را به وسیله بازوی مشورتی خود، مجمع تشخیص مصلحت، تشخیص داده؛ آن گاه حکم آن عنوان را منطبق می‌کند.

واژگان کلیدی: تحول روابط، منطقه الفراغ، عناوین اولی، عناوین ثانوی، احکام اولیه، احکام ثانویه، احکام حکومتی، فرایند تشریح، مرحله نفس الامر، مرحله اثبات، مرحله امثال.

مقدمه

اسلام، واپسین دین الاهی، و پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله پیامبر خاتم است. دین اسلام تا روز قیامت جاویدان و ثابت است؛ در نتیجه، احکامی که پیامبر صلی الله علیه وآله برای عرصه‌های گوناگون بشری از طرف خداوند متعالی آورده است، ویژگی ثبات و جاودانگی دارد؛ به همین سبب روایت مشهور از معصوم علیه السلام می‌فرماید:

حلال محمد صلی الله علیه وآله تا روز قیامت حلال، و حرام محمد صلی الله علیه وآله نیز تا روز قیامت حرام است (مجلسی، ۱۳۶۳: ج ۱۱، ص ۵۶)؛

اما احکام شریعت در قلمرو اجتماعی و عرصه کلان، احکام روابط انسان‌ها با طبیعت و دیگر انسان‌ها است. این روابط بر اثر تحول و پیشرفت علوم و فنون، اختراعات و اکتشافات، و روش‌های روزآمد، دائم در حال تغییر و تحول هستند؛ بنابراین چگونه می‌توان ادعا کرد که اسلام، شریعت جهان شمول برای همه اعصار ارائه داده است؛ در حالی که هر روز، شاهد تغییرات گسترده در روابط اجتماعی انسان‌ها بر اثر پیشرفت علوم و فنون هستیم؟ آیا شریعت اسلام در پی تغییرات روابط گسترده باید تغییر یابد یا افزون بر ثابت بودن و پذیرش تغییرات گسترده در روابط اجتماعی، توانایی کافی، پویا و درونی را برای هدایت تحولات به سمت اهداف شریعت در تمام عرصه‌های اجتماعی دارد؟ افزون بر آن، موضوعات و ماهیت مصادیق عناوین احکام نیز در طول زمان ممکن است تغییر کند و موضوعات جدیدی در عرصه روابط اجتماعی پدید آید؛ از باب مثال، پول یکی از این موضوعات است که هم ماهیت آن و هم انواع به کارگیری آن در طول زمان تغییرات اساسی یافت؛ بنابراین، تغییراتی که منشأ تغییر احکام هستند، از دو ناحیه اتفاق می‌افتد: ا. از ناحیه تغییر در روابط و رفتارهای انسان‌ها با هم و منابع؛ ب. از ناحیه تغییر در موضوعات و مصادیق عناوین احکام شریعت. هر دو جهت در این نوشتار مورد بحث قرار می‌گیرد.

این پرسش از نظر فقیهان ژرف اندیش پنهان نمانده است. شهید مطهری برای پاسخ به این پرسش «مسأله احکام ثابت و متغیر» را مطرح ساخته است (مطهری، ۱۳۸۱: ج ۲، ص ۶۵ - ۵۳). شهید سید محمد باقر صدر رحمه الله «منطقه الفراغ» را طراحی کرده، و امام خمینی رحمه الله نیز با طرح بحث «نقش زمان و مکان در اجتهاد» توجه بسیاری را به یافتن پاسخ پرسش پیشین جلب کرده است که در ادامه مطرح می‌شود.

به نظر می‌رسد شریعت اسلام، ضمن پذیرش تحولات جوامع و روابط اجتماعی، توانایی کافی، پویا و درونی را برای هدایت آن‌ها به سمت اهداف عالی اسلام دارد؛ بنابراین، مسأله مهم آن است که در چارچوب کارکردهای فقه اسلام، روش صحیحی اتخاذ شود تا این توانایی شریعت بروز و ظهور یابد.

أ. تحوّل روابط و شرایط

برای هر انسانی در عرصه روابط اجتماعی به حسب طرف‌های رابطه، چهار نوع رابطه را می‌توان برشمرد: ۱. رابطه انسان با خداوند متعالی؛ ۲. رابطه انسان با خود؛ ۳. رابطه انسان با منابع و جهان طبیعت؛ ۴. رابطه انسان با دیگر انسان‌ها.

میزان تفاوت هر نظام اجتماعی در مقایسه با نظام‌های اجتماعی دیگر، تابع نوع روابط چهارگانه پیشین است. ممکن است یک نظام اجتماعی، هرگونه رابطه‌ای را بین انسان و خداوند در عرصه اجتماع منتفی بداند؛ اما نظام اجتماعی دیگر در عرصه اجتماع، رابطه مستحکمی را بین انسان و خداوند در بسیاری از زمینه‌ها لازم بشمارد؛ از باب مثال، نظام حقوقی خاصی ممکن است هرگونه رابطه انسان با دیگر افراد حقیقی و حقوقی به گونه روابط ربوی را غیرمجاز بشمارد؛ اما در نظام دیگری روابط ربوی در تاروپود همه روابط آن نفوذ کرده باشد؛ بنابراین، با تعیین نوع روابط چهارگانه پیش‌گفته، نوع خاصی از نظام حقوقی در روابط مالی سامان می‌یابد. تعیین انواع این روابط در هر نظامی برپایه اهداف، بینش‌های اعتقادی و ارزش‌های پذیرفته شده آن است. در هر نظام حقوقی، این روابط باید به گونه‌ای تعیین شوند که بتوانند آن نظام را به طور خاص و کلّ نظام را به طور عام در دستیابی به اهدافش یاری رسانند.

تمام دگرگونی‌ها در حوزه روابط انسان‌ها با هم و انسان‌ها با طبیعت است. انسان نیز موجودی جهت‌پذیر در روابط خود با دیگر انسان‌ها و طبیعت است.

شریعت اسلام از سویی می‌کوشد با تربیت انسان‌ها، اراده آن‌ها را در جهت ایجاد رفتارها و روابطی سوق دهد که با اهداف شریعت اسلامی سازگار باشد. از طرف دیگر، با وضع قوانین و احکام فقهی و اجرای آن‌ها، در عدم ایجاد برخی روابط و رفتارهای ناسازگار با اهداف شریعت اسلامی سعی دارد. این امر بدان سبب است که شریعت اسلامی، هم خواستار تکامل و پیشرفت مادی انسان‌ها و هم خواهان ترقی و کمال معنوی آن‌ها است؛ اما در مقام تطبیق و اجرا ممکن است تزاخم رخ دهد. دایره این تزاخم فراتر از احکام فردی است و دامن احکام اجتماعی، اهداف و مبانی را نیز شامل می‌شود. گاه بین اهداف، تزاخم واقع می‌شود و امکان دستیابی به دو یا چند هدف به طور همزمان ممکن نیست؛ برای مثال، در حوزه اقتصاد ممکن است هم زمان قادر نباشیم هم به هدف استقلال حقوقی و هم به هدف عدالت اجتماعی دست یابیم. گاه نیز بین اهداف و مبانی، تزاخم ایجاد می‌شود و به‌طور مثال، تحقق عدالت اجتماعی به صورت هدف، ایجاد می‌کند که مالکیت خصوصی به صورت مبنای فقهی، محدود شود. و زمانی هم بین احکام تزاخم پیش می‌آید. در همه این‌ها، روش فقهی، تقدیم اهم بر مهم است. درک روشن‌تر این مطلب به توضیح بیش‌تری نیاز دارد. این توضیح در دو جهت انجام خواهد گرفت: ا. روش تشریح احکام مربوط به رفتارهای اجتماعی؛ ب. ملاک تقدّم اهم بر مهم در رفتارهای کلان و امور اجتماعی.

به نظر می‌رسد با بیان این دو مسأله، بحث تحوّل روابط و کارآمدی فقه تا حدّ فراوانی روشن شود.

روش تشریح احکام و تحوّل روابط

احکام شرع به دو گونه تشریح شده‌اند: ا. به نحو قضایای خارجی؛ ب. به نحو قضایای حقیقی. قضیه خارجی، به قضیه‌ای گفته می‌شود که حکم آن برای مصادیقی که در زمان صدور حکم در خارج وجود دارد، جعل می‌شود؛ به‌طور مثال، وقتی شخصی می‌گوید با همه کسانی که در عرصه حقوق اسلامی تحقیق می‌کنند، ارتباط دارم، مقصود همه حقوقدانانی است که در آن زمان وجود دارند، نه همه حقوقدانانی که در گذشته، حال و آینده واژه حقوقدان مسلمان بر آنان صدق می‌کند؛ اما قضیه حقیقی، قضیه‌ای است که موضوع در آن‌ها عنوانی است که می‌تواند دارای مصادیق خارجی باشد. این مصادیق اعم از مصادیقی است که در زمان صدور قضیه حقیقی وجود دارند و شامل مصادیقی که در آینده تحقق می‌یابند نیز می‌شود و چه بسا، عنوان در قضیه حقیقی، هنگام صدور قضیه، هیچ مصداق خارجی نداشته باشد. در واقع

بازگشت قضایای حقیقی به قضایای شرطیه است که اگر مصداق عنوان قضیه در خارج تحقق یابد، حکم آن نیز بر مصداق مترتب می‌شود.

در شریعت اسلامی احکام شرعی اغلب به نحو قضایای حقیقی تشریح شده است. فرقی نیست که این قضایای حقیقی به صورت اخباری باشد، همانند «احل الله البيع و حرم الربا» (بقره ۲: ۲۷۵)؛ خداوند خرید و فروش را حلال، و ربا را حرام کرد؛ یا به صورت قضیه انشایی باشد، مانند «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (مائده ۵: ۱)؛ به قراردادهای وفا کنید؛ بنابراین، حلیت خرید و فروش، حرمت ربا و وفا به قراردادهای فقط به مصادیق خرید و فروش، ربا و قراردادهای هنگام صدور این احکام اختصاص ندارد؛ بلکه تمام مصادیق خرید و فروش، ربا و قراردادهایی را که تا روز قیامت در جامعه ایجاد شود، دربر می‌گیرد؛ البته اگر با قواعد و اصول دیگر شریعت اسلامی منافات نداشته باشد. بیان دیگر هر یک از سه قضیه حقیقی پیشین، بدین صورت است: «اگر در خارج، عنوان بیع (خرید و فروش) مصداق یافت، حلال است. اگر در خارج، عنوان ربا مصداق یافت حرام است، و اگر در خارج، عقدی منعقد شد، وفا به آن، واجب است».

این روش تشریح احکام شریعت باعث می‌شود که حکم شریعت از جهت دامنه زمانی، هیچ‌گاه به عصر خاصی اختصاص نیابد و تمام مصادیق مستحدثه را شامل شود. عموماتی که در شریعت اسلامی وجود دارند، به صورتی است که تا روز قیامت هر عنوانی در خارج مصداق یابد، حکم آن را می‌توان از آن عمومات کشف و بر آن مصداق منطبق کرد.

با توجه به روش تشریح احکام شریعت، هر حکمی که در شریعت بیان شده است، ابتدا باید مشخص شود که به صورت قضیه خارجی تشریح شده یا به نحو قضیه حقیقی. اگر به صورت قضیه حقیقی جعل شده باشد، حکم آن تابع تحقق مصداق آن است؛ هرگاه آن عنوان، مصداق خارجی پیدا کند، حکم آن عنوان بر آن مصداق، منطبق می‌شود؛ اما اگر به صورت قضیه خارجی جعل شده باشد، حکم آن، به همان مصداق خارجی اختصاص دارد و با از بین رفتن آن مصداق خارجی، آن حکم نیز منتفی می‌شود. (جهت آشنایی بیشتر با بحث قضایای حقیقی و خارجی رجوع شود: تنقیح الاصول، تقریر بحث آقا ضیاء عراقی، سید محمدرضا طباطبایی، انتشارات حیدریه نجف، ص ۳۲۷؛ دروس فی علم الاصول، سید محمدباقر صدر، ج ۱، دارالکتاب، لبنان، ص ۲۸۶؛ تهذیب الاصول، تقریر بحث امام خمینی، جعفر سبحانی، ج ۱،

دارالفکر، ص ۱۱۳؛ اجود التقريرات، آیت‌الله خویی، مؤسسه مطبوعاتی دینی، دوم، ج ۱، ص ۳۱۳؛ محاضرات فی اصول الفقه، تقریر بحث آیت‌الله خویی، محمد اسحاق فیاض، دوم، دار الهادی، ج ۴، ص ۱۴۹؛ الرافد فی علم الاصول، تقریر بحث آیت‌الله سیستانی، عدنان قطیفی، مکتب آیت‌الله سیستانی، اول، ص ۴۹. شایان توجه است که امام خمینی رحمه الله بر خلاف مشهور فقیهان در بحث قضیه حقیقی نظر دیگری دارد و شمولیت احکام شریعت را در طول زمان و نسبت به همه مکلفانی که هنگام خطاب موجود نیستند، به نحو خطابات قانونی حل می‌کند. علاقه‌مندان می‌توانند به تهذیب الاصول، تقریر بحث امام خمینی، ج ۲، ص ۵۰ - ۴۰ مراجعه کنند).

احکام الاهی به حسب عناوین، ابدی و تغییرناپذیرند؛ یعنی هرگاه عنوانی بر هر مصداقی تطبیق کرد، حکم آن‌عنوان نیز بر آن مصداق مترتب می‌شود؛ اما عناوینی که بر افعال و روابط بین انسان‌ها با منابع و نیز روابط بین انسان‌ها منطبق می‌شود، انواعی است که به حسب نوع عنوان، حکم ویژه آن بر آن افعال و روابط انطباق می‌یابد. برای روشن شدن این مطلب لازم است توضیحی مختصر در باره عناوین احکام شریعت و نیز ارتباط عناوین با هم ارائه شود.

عناوین احکام شریعت اسلام

۱. عناوین اولی: هر فعل و رابطه بین انسان‌ها، و بین آن‌ها و منابع طبیعی به لحاظ ذات فعل، دارای عنوانی است که در صورت ایجاد آن فعل و رابطه، آن عنوان بر آن رابطه صدق می‌کند. به چنین عناوینی، عناوین اولیه گفته می‌شود؛ همانند عنوان خوردن، آشامیدن، شستن، قرض، مضاربه، اجاره، و بیع. با تطبیق هر یک از این عناوین بر مصداق خارجی، حکم آن عنوان، بر آن مصداق منطبق می‌شود که به آن حکم، حکم اولیه گفته می‌شود.

۲. عناوین ثانوی: گاهی با عروض حالاتی بر روابط و افعال، بر آن افعال و روابط، عناوین دیگری منطبق می‌شود که به آن، عنوان ثانوی می‌گویند و به دنبال تطبیق آن عنوان، حکم خاص آن نیز بر آن افعال و روابط انطباق می‌یابد که به آن حکم، حکم ثانوی اطلاق می‌شود؛ بنابراین، عناوین ثانوی به حالات عارضی و استثنایی افعال و روابط ناظر هستند؛ همانند اضطرار، اکراه، عسر، حرج، و تقیه؛ یعنی اگر بر همان عناوین اولیه، افعال و روابط عناوین پیشین منطبق شوند، احکام آن افعال و روابط تغییر می‌کنند.

آن چه ما بیان کردیم، بر اساس نظر مشهور فقیهان در احکام اولیه و ثانویه است (کلانتری، ۱۳۷۸: ص ۴۰-۳۳)؛ هرچند در تبیین احکام اولی و ثانوی، آرای فراوانی بین فقیهان وجود دارد (مشکینی، ۱۳۸۶ ق: ص ۱۲۱).

عناوین و احکام ثانوی فراوان است که به ذکر چند نمونه بسنده می‌شود: خوردن گوشت خوک، آب نجس و اموری از این قبیل که در اوضاع عادی حرام است؛ اما اگر وضع خاصی پیش آید و بر این افعال، عنوان حفظ نفس صدق کند، از این باب، مصلحت ملزمه اقوا به حرمت آن پیدا می‌کند و بدین سبب از باب اضطرار، اکراه و ... واجب می‌شود؛ بنابراین، عروض حالات اضطرار، اکراه، عسر، حرج، ضرر، تقیه و اموری از این قبیل بر افعال و روابط پیش گفته، وجه تمایز عناوین و احکام ثانویه با عناوین و احکام اولیه است.

مطلب مهم آن است که توجه کنیم این عناوین در بر طرف کردن شبهه ناسازگاری ثبات شریعت و تحولات حوادث و جوامع تأثیر فراوانی دارند؛ چرا که منظور از ثبات شریعت، ثبات احکام عناوین است؛ یعنی هرگاه عنوان فعل یا رابطه‌ای بر مصداقی منطبق شد، در پی آن نیز حکم آن عنوان بر آن مصداق منطبق می‌شود؛ ولی بر اثر تحولات حوادث و جوامع ممکن است روابط انسان‌ها با هم و با طبیعت تغییر کند؛ در نتیجه، عناوین آن روابط و افعال ممکن است دگرگون یا عناوین جدیدی بر آن روابط و افعال منطبق شود و به دنبال آن می‌توان از منابع استنباط، حکم آن عنوان را استنباط و استخراج کرد. حکم تمام عناوین ثابت است و از منابع استنباط نیز می‌توان آن‌ها را استنباط کرد. بحث عناوین اولی و ثانوی را با ذکر چند مطلب به پایان می‌بریم:

۱. با توجه به مطالب پیش گفته می‌توان اظهار داشت که عناوین ثانویه، هنگامی بر مصداقی منطبق می‌شود که آن مصداق در وضعیت غیر عادی قرار می‌گیرد؛ به همین سبب، جایگاه عناوین، جایگاه هدایت افعال و روابط انسان‌ها به سمت اهداف شریعت و رفع مشقت‌ها و حفظ نظام زندگی است؛ بنابراین، شریعت اسلامی از طریق عناوین ثانویه با به رسمیت شناختن تحولات عظیم پدیده‌های اجتماعی، آن‌ها را به سمت اهداف شریعت اسلامی هدایت می‌کند.

۲. با عارض شدن عنوان ثانویه فقط حکم عنوان ثانویه بر آن منطبق می‌شود و به رغم انطباق عنوان اولیه بر آن مصداق، حکم آن منتفی است؛ از باب مثال، حکم خوردن مردار، حرمت است؛ اما با عارض شدن عنوان اضطرار، خوردن مردار حلال می‌شود؛ هر چند عنوان مردار بر آن مصداق، منطبق شود. این امر بدان جهت است که احکام شریعت اسلامی تابع مصالح و مفاسد است.

وقتی عنوان ثانویه بر رفتاری منطبق شود، مصلحت یا مفسده ملزمه عنوان اولیه آن، منتفی خواهد شد و آن رفتار فقط بر اساس انطباق عنوان ثانویه، مصلحت یا مفسده می‌یابد.

۳. مصادیق جدید رابطه انسان با طبیعت یا انسان‌ها با یکدیگر از دو حالت خارج نیست:

ا. مصداق جدید، تحت یکی از عناوین شناخته شده قرار می‌گیرد؛ همانند مصادیق جدید خرید و فروش در عصرما. خرید و فروش‌های تلفنی، با کارت‌های اعتباری و اینترنتی و امثال آن که تحت عنوان خرید و فروش مصداق آیه «احل الله البیع» قرار می‌گیرد، اگر با سایر قواعد پذیرفته شده در فقه منافاتی نداشته باشد، صحیح خواهد بود.

ب. هیچ یک از عناوین شناخته شده بر مصداق جدید منطبق نمی‌شود. مصداق جدید، عنوان اولیه جدید می‌یابد. در این صورت، با استفاده از منابع می‌توان حکم آن را استنباط کرد؛ به‌طور مثال، بیمه این گونه است؛ یعنی عقد جدیدی است که عنوان هیچ یک از عقود شناخته شده بر آن منطبق نمی‌شود؛ اما می‌توان حکم آن را از عموماتی همچون «أوفوا بالعقود» (مائده (۵): ۱) استنباط کرد.

۴. تا زمانی که عنوان ثانوی بر مصداقی منطبق باشد، حکم خاص آن عنوان، بر آن مصداق منطبق می‌شود و با برطرف شدن اضطرار، عسر و ... عنوان ثانوی نیز از مصداق مورد نظر برداشته، و به دنبال آن، حکم ثانوی نیز منتفی می‌شود. به اصطلاح «الضرورات تُقَدَّرُ بِقَدَرِهَا»؛ بنابراین، عناوین ثانوی رفتارها و روابط، منشأ تغییر احکام هستند و این امر بدان معنا نیست که برخی از احکام الهی برای همیشه متغیر باشند و برخی دیگر ثابت؛ بلکه همان احکامی که برای رفتاری ثابت فرض می‌شود، اگر بر همان رفتار عنوان ثانوی منطبق شود، حکم آن نیز تغییر می‌یابد. این منطوق آیات و روایاتی است که چنین بیانی دارند:

ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ (حج (۲۲): ۷۸). خداوند، تنگنایی در دین برای شما قرار نداده است. لَيْسَ شَيْءٌ مِمَّا حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا وَقَدْ أَحَلَّهُ لِمَنْ اضْطَرَّ إِلَيْهِ» (حر عاملی، ۱۴۱۳: ج ۵، ص ۴۸۳ و ج ۲۳، ص ۲۲۸). هیچ حرام الهی نیست، مگر آن که خداوند آن را برای کسی که بدان مضطر شده حلال کرده است.

آیا احکامی به نام احکام حکومتی داریم؟

در اغلب نوشته‌هایی که به انواع احکام شریعت پرداخته‌اند، به سه نوع حکم اشاره کرده‌اند: احکام اولیه، احکام ثانویه و احکام حکومتی. این احکام به لحاظ عناوین است؛ یعنی اگر

بر عنوان‌های اولی، حکمی جاری شد، به آن حکم، حکم اولیه گفته می‌شود. احکام جاری بر عناوین ثانویه را حکم ثانوی و احکام صادره از ناحیه ولی‌فقیه را احکام حکومتی می‌خوانند. آیا این تقسیم درست است؟ آیا احکامی تحت عنوان احکام حکومتی داریم؟ اگر چنین باشد، آیا احکام حکومتی در عرض احکام اولی و ثانوی است یا می‌توان آن را در ردیف احکام اولی و ثانوی شمرد؟

وقتی دستگاه تشریح شریعت و تطبیق احکام را بررسی می‌کنیم، به نظر می‌رسد بتوان به این نتیجه رسید که احکام حکومتی، امری جدا از احکام اولیه و ثانویه نیست؛ بلکه تشریح احکامی که به نام احکام حکومتی خوانده می‌شود، به همان نحو تشریح احکامی است که بر عناوین اولیه جاری می‌شود. پیش‌تر درباره دستگاه و روش تشریح احکام سخن گفتیم. به نظر می‌رسد اگر باب تزامم احکام در رفتارهای اجتماعی و کلان درست تبیین شود، روشن خواهد شد که احکامی به نام احکام حکومتی در عرض احکام اولیه و ثانویه نداریم؛ بلکه در مقام امثال و اجرای احکام مربوط به رفتارهای اجتماعی و کلان اغلب نوعی تزامم در این احکام یا بین این احکام و احکام فردی پیش می‌آید و تشخیص مصداق حکم اهمّ و مهمّ و تقدیم حکم اهمّ بر مهمّ امری بسیار دقیق و پیچیده است و چه بسا نیازمند تخصّص‌های گوناگون باشد. چون حکومت در همه یا غالب این موارد در تشخیص مصداق اهمّ و تقدیم آن بر مهم جایگاه و شأن ویژه‌ای دارد، به چنین احکامی احکام حکومتی اطلاق می‌شود؛ (اگر در ادامه مباحث، اصطلاح حکم حکومتی را به کار می‌بریم، به جهت آن نیست که در عرض حکم اولیه و ثانویه، نوع سومی از حکم داریم؛ بلکه به احکام رابطه حکومت با دیگران اشاره دارد). بنابراین، لازم است به بحث تزامم در احکام رفتارهای اجتماعی و کلان بپردازیم.

پیش از پرداختن به بحث تزامم در احکام روابط اجتماعی، درباره جایگاه حکومت در احکام روابط اجتماعی، توضیح مختصری ارائه می‌شود. در احکام روابط اجتماعی و کلان ممکن است بسیاری از فقیهان (غیر از ولی‌فقیه و حاکم اسلامی) از همان روش فقهی استفاده، و حکم فقهی این روابط را با رعایت قواعد باب تزامم کشف کنند. چه بسا در این جا نیز این فقیهان همانند احکام روابط فردی اختلاف نظر بیابند و در باره یک نوع رابطه چه بسا ممکن است فقیهان چند نوع حکم را استنباط کنند و حتی برخی از احکام مستنبطه با برخی دیگر ناسازگار باشند. اجرای همه احکام به وسیله مقلدانشان به یقین مشکلات جدی در سطح جامعه

ایجاد خواهد کرد و حتی ممکن است جامعه دچار هرج و مرج شود. برای پرهیز از این معضل و مشکل اجتماعی، با توجه به این که ولی فقیه، هم آگاهی فقهی لازم را دارا است و هم از اوضاع اجتماعی جامعه اطلاعات گسترده تری دارد، فقط او حق دارد حکم مهم مستنبط خود را اجرا کند و حتی مانع از اجرای احکام مستنبط دیگر فقیهان شود؛ یعنی به ولی فقیه در موضع ولایت چنین حقی داده شده است که فقیهان دیگر چنین حقی را ندارند. (در این جا از ارائه دلیل جهت اثبات چنین حقی برای ولی فقیه می پرهیزیم و علاقه مندان را به کتاب های فراوان که در باب ولایت فقیه در اثبات حقوق ولی فقیه نوشته شده، ارجاع می دهیم.)

با این بیان روشن می شود که ولی فقیه، حکم جدیدی جعل و تشریح نمی کند؛ بلکه از روش استنباط متعارف در فقه، احکام در باب روابط اجتماعی و کلان را همانند سایر فقیهان کشف، و از حق ولایت خود استفاده، و آن را اعمال می کند.

فرایند تشریح

برای تبیین تزامم در احکام رفتارها و روابط اجتماعی لازم است ابتدا اشاره ای مختصر به فرایند تشریح احکام داشته باشیم. وقتی دستگاه و روش تشریح و تطبیق احکام شریعت الهی را بررسی کنیم، در می یابیم که در این فرایند، سه مرحله وجود دارد: مرحله نفس الامر، مرحله اثبات و مرحله امتثال احکام شریعت.

مرحله نفس الامر

در مرحله نفس الامر، تمام احکام واقعی با لحاظ مفاسد و مصالح واقعی بر عناوین مربوطه جعل شده اند. شارع در این مرحله، ملاک های افعال و روابط انسان ها را ملاحظه می کند و آنچه را برای سعادت دنیایی و آخرتی انسان ها نیاز است، در قالب احکام افعال و روابط انسان ها تشریح می کند. در این مرحله احکام، ممکن است یک فعل، هم مصلحت و هم مفسده واقعی داشته باشد و به یقین، مفسده و مصلحت فعل با هم سازگاری ندارد؛ اما شارع با علم و احاطه و حکمت خود اگر مصلحت را اقوا ببیند، حکم متناسب با آن را جعل می کند؛ چنان که اگر مفسده را اقوا دید، حکم متناسب با آن را جعل خواهد کرد. در این مرحله، اگر بین ملاکات تزاممی اتفاق افتد، شارع، خود ملاک اقوا را تشخیص می دهد و حکم را بر اساس آن جعل می کند و مکلفان قادر نیستند از مرحله نفس الامر احکام، قبل از وصول احکام الهی، دانشی را کسب کنند.

مرحله اثبات

در مرحله اثبات، یعنی مرحله کشف احکام که در مرحله نفس الامر جعل شده، به وسیله ادله، ممکن است بین احکام تعارض پیش آید؛ از باب مثال، ممکن است برای یک فعل، دو دلیل وجود داشته باشد که یکی از آن دو دلیل برای آن فعل، وجوب، و دلیل دیگر، حرمت را بیان می‌کند. در این گونه موارد، ناسازگاری دو دلیل به وسیله قواعد تخصیص، حکومت یا ورود حل می‌شود؛ وگرنه دو دلیل متعارض خواهند شد و از مرجحات باب تعارض برای رفع تعارض استفاده می‌شود. در غیر این صورت، از قواعد باب تعارض استفاده، و حکم مورد تعارض بیان می‌شود. تعارض دو دلیل در مرحله اثبات، از عدم تشریح دست‌کم یکی از آن دو حکم در مرحله نفس الامر کاشف است. در این مرحله نیز هیچ گونه تراحمی بین دو حکمی که ثابت شود از ناحیه شارع جعل شده است، اتفاق نمی‌افتد؛ به‌طور مثال، بین دو حکم «حفظ جان انسان محترم واجب است، و تصرف در ملک فردی بدون اذن آن فرد حرام است»، در مرحله نفس الامر و اثبات، هیچ گونه ناسازگاری و تراحمی اتفاق نمی‌افتد؛ چون هر یک از آن دو حکم، به نحو قضیه حقیقی اعتبار شده است و با فرض وجود مصداق عنوان هر حکمی، آن حکم، واجب یا حرام می‌شود و در این بیان هیچ‌گونه تنافی و تراحمی وجود ندارد.

مرحله امتثال

در این مرحله، ممکن است مکلفان قادر نباشند هم زمان، هر دو حکم را رعایت کنند. در این هنگام، تکلیف ساقط نمی‌شود؛ بلکه مکلفان باید حکمی را که اهم است، تشخیص داده، بر حکم مهم ترجیح دهند و به حکم اهم عمل کنند؛ از باب نمونه، انسان محترمی دارد غرق می‌شود و نجات او بر هر مکلفی واجب است؛ اما لازمه نجات او تصرف در ملک فردی است که وی اجازه تصرف نمی‌دهد؛ بنابراین، تصرف در ملک آن فرد حرام است. در این جا، تکلیف به نحو کلی از مکلف ساقط نمی‌شود؛ بلکه قدرت خود را در عمل به یکی از آن دو باید به‌کار گیرد و چون نجات جان انسان محترم اهم است، به نجات وی اقدام می‌کند؛ هر چند لازمه چنین اقدامی تصرف غاصبانه در ملک غیر باشد. تقدیم اهم بر مهم به جهت عدم فعلیت حکم مهم در مقایسه با حکم اهم است. عقل انسان حاکم است که وقتی انسان نمی‌تواند هر دو تکلیف را هم زمان انجام دهد، هر دو تکلیف فعلیت نمی‌یابد؛ چون قدرت،

شرط فعلیت تکلیف است؛ اما چون بر یکی از دو تکلیف قدرت دارد، یکی از آن دو، فعلیت می‌یابد و چون یکی در مقایسه با دیگری اهمیت بیش‌تری دارد، عقل انسان حکم می‌کند که مکلف موظف است قدرت خود را در انجام تکلیف اهمّ به‌کار گیرد؛ در نتیجه، تکلیف اهمّ در حقّ مکلف فعلیت می‌یابد و واجب است آن تکلیف اهمّ را رعایت کند.

گفتار پیشین نشان می‌دهد که در موارد تزامم و تقدیم حکم اهمّ بر مهم، عناوین افعال و روابط تغییر نمی‌کند. عناوین افعال و روابط، همان عناوین پیش از وقوع تزامم است.

تزامم در روابط کلان امور اجتماعی

تزامم همان گونه که در احکام فردی اتفاق می‌افتد، ممکن است در احکام اجتماعی، کلان و مربوط به اداره جامعه و حکومت واقع شود. در همه این موارد، قواعد باب تزامم رعایت می‌شود و با ملاک‌های منطقی و مورد قبول، حکم اهمّ مشخص شده، و به داوری عقل، حکم اهمّ بر مهم ترجیح داده می‌شود. با این بیان، ما احکامی تحت عنوان احکام حکومتی در عرض احکام اولی و ثانوی نداریم. احکام حکومتی، احکام مربوط به روابط حکومت با مردم و جامعه و حکومت‌های دیگر است و بر این روابط، عناوینی مترتب می‌شود که با تحقق هر عنوانی بر رابطه‌ای، حکم آن عنوان نیز بر آن رابطه جاری می‌شود؛ از این جهت، هیچ فرقی بین احکام مربوط به روابط حکومت با مردم، جامعه و دیگر حکومت‌ها و بین احکام مربوط به روابط و رفتارهای فردی نیست.

با بیان پیشین روشن می‌شود که حکومت اسلامی، هیچ گونه تشریح حکم در عرصه روابط حکومتی ندارد؛ بلکه حاکم اسلامی و تشکیلات حکومتی با توجه به توانایی‌های فقهی و جهات دیگر، عناوین رفتارها و روابط حکومت را تشخیص می‌دهند و حکم آن عنوان از ادله استنباط و استخراج، و بر مصداق آن عنوان تطبیق می‌شود و اگر تزاممی بین احکام روابط و رفتارهای حکومتی اتفاق بیفتد، حاکم اسلامی و تشکیلات حکومت از مسیر درست و منطقی، وملاک مورد قبول، حکم مصداق اهمّ را تشخیص، و بر حکم مصداق مهم ترجیح می‌دهد.

مطلب دیگر درباره احکام مربوط به روابط حکومت، آن است که این احکام نیز همانند احکام رفتارها و روابط فردی تابع مصالح و مفاسد هستند. اگر رابطه‌ای دارای مصلحت ملزمه باشد، به یقین انجام آن از ناحیه حکومت و مردم واجب می‌شود، و اگر مفاسد ملزمه داشته

باشد، انجام آن از ناحیه حکومت و مردم حرام است. همچنین دیگر احکام کراهت، استحباب و مباح نیز مانند احکام فردی، تابع مصالح و مفسدات است. همان گونه که در احکام فردی، فقیه به دنبال مصالح و مفسدات احکام فردی نیست، بلکه در صورت تطبیق عنوانی بر مصداق معلوم، حکم آن عنوان را بر آن مصداق جاری می‌کند، در احکام حکومتی نیز حاکم اسلامی و تشکیلات حکومتی در پی تشخیص مصالح و مفسدات روابط نیستند؛ بلکه در آن جا نیز به دنبال تشخیص مصداق عنوانی هستند که حکم آن در شریعت مشخص شده است و با تشخیص مصداق آن عنوان، حکم آن عنوان را بر آن مصداق جاری می‌کند. در واقع عناوین روابط حکومت، ضوابط مصلحت و مفسده هستند؛ چنان که در احکام فردی نیز این گونه است. اگر فعلی مصداق نجات انسان محترم باشد، به یقین نجات انسان محترم واجب است و از حکم وجوب آن در شریعت می‌فهمیم که نجات انسان محترم، مصلحت ملزمه دارد. همچنین اگر رابطه یا رفتار حکومت اسلامی از مصادیق «حفظ پاسداشت اقتدار مسلمانان» باشد، به یقین انجام آن رفتار، هم بر مردم و هم بر حکومت واجب است و از حکم وجوب «حفظ پاسداشت اقتدار مسلمانان» در می‌یابیم که حفظ پاسداشت اقتدار مسلمانان، مصلحت ملزمه است؛ پس عنوان «حفظ پاسداشت اقتدار مسلمانان» ضابطه و ملاک مصلحت است؛ بنابراین، عناوین احکام، در واقع ضوابط مصلحت و مفسده احکام هستند و با تشخیص عناوین روابط، بالملازمه مصلحت و مفسده آن عنوان را می‌فهمیم؛ در نتیجه، وظیفه حکومت، تشخیص مصلحت یا مفسده حکم نیست؛ بلکه تشخیص مصادیق عناوینی است که احکام آن عناوین را از شریعت می‌توان کشف کرد.

برای آن که برخی ابهام‌های بحث روشن شود، بخش‌هایی از نامه امام خمینی رحمه الله به رهبر معظم انقلاب که در دوران ریاست جمهوری به وی ارسال شد، ذکر و توضیح مختصری ارائه می‌شود.

بررسی دیدگاه امام خمینی

حضرت امام در این نامه خطاب به رهبر معظم انقلاب می‌نویسد:

از بیانات جنابعالی در نماز جمعه این‌طور ظاهر می‌شود که شما، حکومت را که به معنای ولایت مطلقه‌ای که از جانب خدا به نبی اکرم صلی الله علیه وآله واگذار شده و اهم احکام الهی است و بر جمیع احکام شرعی الهی تقدم دارد، صحیح نمی‌دانید. ... باید عرض کنم که حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله صلی الله علیه وآله است، یکی از احکام اولیه

اسلام است، و مقدّم بر تمام احکام فرعیه، حتّی نماز و روزه و حجّ است. حاکم می‌تواند مسجد یا منزلی را که مسیر خیابان است، خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند. حاکم می‌تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند، و مسجدی که ضرار باشد، در صورتی که رفع بدون تخریب نشود، خراب کند. حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد، یکجانبه لغو کند و می‌تواند هر امری را، چه عبادی و یا غیر عبادی است که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن، مادامی که چنین است، جلوگیری کند. حکومت می‌تواند از حجّ که از فرایض مهمّ الاهی است، در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست، موقتاً جلوگیری کند. ... خیابان‌کشی‌ها که مستلزم تصرف در منزلی است یا حریم آن است، در چهارچوب احکام فرعیه نیست. نظام وظیفه، و اعزام الزامی به جبهه‌ها، جلوگیری از ورود و خروج ارز، و جلوگیری از ورود یا خروج هر نحو کالا، و منع احتکار در غیر دو - سه مورد، و گمرکات و مالیات، و جلوگیری از گرانفروشی، قیمت‌گذاری، و جلوگیری از پخش مواد مخدر، و منع اعتیاد به هر نحو غیر از مشروبات الکلی، حمل اسلحه به هر نوع که باشد، و صدها امثال آن که از اختیارات دولت است، بنابر تفسیر شما خارج است، و صدها امثال این‌ها. ... آنچه گفته شده است تاکنون، و یا گفته می‌شود، ناشی از عدم شناخت ولایت مطلقه الاهی است. آنچه گفته شده است که شایع است، مزارعه و مضاربه و امثال آن‌ها با آن اختیارات از بین خواهد رفت، صریحاً عرض می‌کنم که فرضاً چنین باشد، این از اختیارات حکومت است و بالاتر از آن هم مسائلی است که مزاحمت نمی‌کنم (امام خمینی، ۱۳۷۸: ج ۲۰، ص ۴۵۱).

در نوشتار امام خمینی رحمه الله دو مطلب اساسی وجود دارد که در بحث ما قابل استفاده است:

۱. حکومت، از احکام اولیه اسلام و مقدّم بر تمام احکام فرعیه است؛

۲. حکومت می‌تواند از هر امری که مخالف مصالح است، جلوگیری کند.

امام خمینی رحمه الله برای تبیین این دو مطلب مثال‌های فراوانی می‌زند. از این نوشتار برمی‌آید که احکام حکومتی نیز بر اساس مصالح و مفاسد تشریح شده‌اند. مؤلف با تتبعی که در نوشتار و گفتار امام خمینی رحمه الله کرده، مشاهده نکرده است که فرموده باشد حاکم اسلامی حق دارد بر اساس مصالح و مفاسد تشخیص داده شده، حکمی را تشریح و جعل کند؛ بلکه احکام روابط و رفتارهای حکومت اسلامی با دیگران نیز همانند تشریح احکام روابط فردی

به نحو قضایای حقیقی و بر اساس مصالح و مفاسد است، و هر گاه عنوان قضیه حقیقی بر روابط و رفتارهای حکومت اسلامی منطبق شد، حکم آن عنوان نیز بر آن مصداق خاص رفتار یا روابط جاری می‌شود؛ اما این که امام خمینی رحمه الله در این نوشتار آورده که حکومت، از احکام اولیه اسلام، و بر تمام احکام فرعیه مقدم است، بدان سبب است که به طور غالب، بین احکام حکومتی و سایر احکام در مقام اجرا تراحم پیش می‌آید و بر اساس قواعد باب تراحم، حکومت اسلامی، مصداق اهم را بر مصداق مهم مقدم می‌دارد.

مصلحت و مفسده در احکام اجتماعی و ملاک آن

امام خمینی رحمه الله در این نوشتار و نیز بارها در موارد دیگر به مصالح اسلام و مسلمانان اشاره می‌کند و می‌فرماید: حکومت می‌تواند از هر چیزی که مخالف مصالح است، جلوگیری و هر چیزی را که به مصلحت اسلام و مسلمانان باشد، به مردم و جامعه الزام کند.

پرسش اساسی این است که مصلحت یعنی چه و ضابطه آن چیست، و چه کسی و با چه روش مشروعی می‌تواند به مصلحت دست یابد.

پاسخ لازم و کافی به این پرسش، بحث را طولانی می‌کند؛ اما در این جا به اختصار اشاره می‌شود. با توجه به بحث دستگاه تشریح احکام الهی که پیش‌تر گذشت، مصلحت، همانا سعادت دنیایی و آخرتی بندگان خدا است. هرگاه عنوان شرعی بر مصداقی تطبیق کرد، حکم آن مصداق بر اساس موازین شریعت مشخص می‌شود و عمل بر اساس حکم الهی، سعادت دنیایی و آخرتی را برای بندگان خدا در پی دارد؛ بنابراین اگر تشکیلات حکومت، عناوین رفتارهای حکومت را دقیق تشخیص بدهد، در واقع مصلحت یا مفسده آن رفتار و رابطه را تشخیص داده است و می‌تواند حکم آن عنوان را بر مصداق خاص منطبق کند. عناوین رفتارها و روابط حکومتی یا رفتارهای عموم جامعه و نیز احکام آنها از آیات، روایات و عقل قابل دستیابی است. این عناوین را در این جا بررسی کرده، آن‌گاه برخی موارد مثال‌های امام خمینی رحمه الله را در باره این عناوین توضیح می‌دهیم. با تطبیق این عناوین بر مصداقی، تشکیلات حکومت می‌تواند حکم آن عنوان را منطبق کند.

عناوین روابط حکومتی

این عناوین از نگاهی کلی به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۱. برخی عناوینی که به دنبال آن، حکومت حق دارد حکم لزوم آن‌ها را اعلام و اجرا کند، عبارتند از حفظ اقتدار و قوت حکومت اسلامی و جامعه مسلمانان، پاسداشت سربلندی مسلمانان و جامعه اسلامی، حفظ جان و سلامت مسلمانان و آحاد جامعه، تحقق عدالت و قسط اجتماعی و اقتصادی، رشد اقتصادی و رفاه عمومی و آحاد جامعه، حفظ استقلال دولت اسلامی و جامعه مسلمانان، حفظ عزت اسلامی، دفاع از حریم اسلام و مقدمات دفاع، براءت از کافران و مشرکان، سلامت محیط زیست مسلمانان و جامعه اسلامی، رفع نیازهای عمومی و ضرور آحاد جامعه اسلامی، جلوگیری از فقر گسترده و شکاف عمیق طبقاتی در جامعه اسلامی، جلوگیری از انحصارهای گسترده امکانات اقتصادی و سیاسی و ...

شایان ذکر است که هر یک از عناوین پیشین ممکن است با برخی دیگر، رابطه عام و خاص مطلق یا من وجه داشته باشد. این امر، خللی در بحث ایجاد نمی‌کند؛ چون بر شمردن این عناوین بدان جهت صورت گرفت که نشان داده شود حکومت اسلامی برای بیان حکم جواز یا لزوم رفتار یا رابطه حکومتی و اجتماعی فقط با تطبیق دست کم یکی از عناوین پیش گفته و امثال آن‌ها حق دارد چنین اقدامی کند؛ عناوینی که احکام آن‌ها به نحو قضیه حقیقی در شریعت اسلامی مشخص می‌شود.

این امر در خصوص عناوین دسته دوم که به آن‌ها اشاره می‌شود نیز صدق می‌کند.

۲. عناوینی که به دنبال آن، حکومت حق دارد، حکم منع آن‌ها را اعلام و اجرا کند، از این قبیل است: ضعف و زبونی جامعه اسلامی و آحاد مسلمانان، حقارت و خوار شدن جامعه اسلامی، تقویت کفر و شرک، قدرت یافتن دشمنان مسلمانان، نیازمندی به کافران، استثمار و زیر سلطه بیگانگان قرار گرفتن، اختلال در نظم عمومی جامعه و نظام اجتماعی، به خطر افتادن حاکمیت و کیان اسلامی، تبلیغ بی‌دینی و بی‌بندوباری و تقویت آن، و....

اکنون به بررسی برخی مواردی می‌پردازیم که امام خمینی رحمه الله آن‌ها را از اختیارات

حکومت اسلامی برشمرده است و تطبیق عناوین پیش گفته بر آن موارد:

۱. حاکم می‌تواند منزلی را که در مسیر خیابان است خراب کند، و پول منزل را به صاحبش

رد کند؛ یعنی خراب کردن منزل مسکونی حتی بدون رضایت صاحب منزل برای حکومت

اسلامی جایز است. خراب کردن منزل بدون رضایت صاحب منزل، تصرف غاصبانه شمرده می‌شود و حکم آن در شریعت اسلامی حرمت است؛ اما بر خراب کردن خانه، عنوان حفظ جان و سلامت مسلمانان منطبق می‌شود و نیز ممکن است منزل در وضعیتی قرار گرفته باشد که تخریب آن، مصداق عنوان سلامت محیط زیست و جامعه اسلامی باشد. در این صورت تخریب منزل لازم و واجب خواهد بود؛ در نتیجه، بین دو حکم منطبق بر یک مصداق «حرمت تصرف غاصبانه در ملک غیر، و وجوب حفظ جان و سلامت آحاد جامعه اسلامی»، همچنین سلامت محیط زیست و جامعه اسلامی، تزامم پیش می‌آید. حفظ جان و سلامت آحاد اسلامی و سلامت محیط زیست و جامعه اسلامی در مقایسه با تصرف در ملک غیر اهم شمرده می‌شود؛ در نتیجه به داوری عقل، حکومت، اهم را بر مهم مقدم می‌دارد. در این مثال، هر دو حکم «حرمت تصرف در ملک غیر و وجوب سلامت و حفظ جان آحاد جامعه اسلامی و سلامت محیط زیست جامعه اسلامی» از احکام اولی است و هیچ کدام، از احکام ثانوی شمرده نمی‌شود تا گفته شود تخریب منزل از باب اضطرار یا عسر و حرج است.

۲. حاکم می‌تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند، و مسجدی که ضرار باشد، در صورتی که رفع، بدون تخریب نشود، خراب کند.

از احکام مسلم شریعت اسلامی، حرمت تخریب مسجد و خانه خدا است؛ اما هنگامی که مسجدی محلّ توطئه و نقشه برای نفاق و نابودی مسلمانان شود، تخریب آن، مصداق عناوین حفظ جان مسلمانان، حفظ عزّت اسلامی، دفاع از حریم اسلامی و ... می‌شود. در این صورت، تخریب واجب، و همانند موارد پیشین تزامم بین دو حکم وجوب و حرمت پیش می‌آید که حفظ جان مسلمانان، حفظ عزّت اسلامی، دفاع از کیان اسلامی اهم است؛ در نتیجه، حکومت اسلامی اهم را بر مهم مقدم می‌دارد و باید چنین مسجدی را خراب کند.

۳. حکومت می‌تواند از حج که از فرایض مهمّ الهی است، در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست، موقتاً جلوگیری کند.

هیچ مذهبی از مذاهب اسلامی در وجوب اعمال حج تردیدی ندارد؛ اما اگر بر حج رفتن مسلمانان یک کشور عناوین «حقارت و خوار شدن مسلمانان، قدرت یافتن دشمنان مسلمانان، خدشه دار شدن عزّت اسلامی» منطبق شود، و با فرض این که با ادله فقهی اثبات شود حکم این عناوین در شریعت اسلامی حرمت است و رفتن به حج نیز مصداق این عناوین شود،

حرام خواهد بود. در این صورت، بین وجوب انجام اعمال حج و حرمت رفتن به حج تزاخم پیش می‌آید. در صورتی که حکم حرمت اقوا و اهم باشد، عقل، به تقدیم اهم بر مهم حکم می‌کند و حکومت حق خواهد داشت تا هنگام بر طرف شدن این عناوین، بر رفتن به حج، آن را تعطیل کند و از رفتن مسلمانان به حج مانع شود. در باره سایر مثال‌هایی که امام خمینی رحمه الله بیان کرد، همین تحلیل جریان دارد. به یقین، از جهت روش عمل، هیچ فرقی بین حکومت جائز و غیر جائز در باب ولایت نیست. هر دو ولایت دارند؛ هر چند ولایت حکومت جائز از نظر اسلام مشروع نیست و در اسلام شرط است که ولی، هم باید فقیه به اسلام و هم عادل باشد؛ وگرنه حکمش در باب احکام مربوط به روابط حکومت مشروع نیست.

یادآوری

با یادآوری چند مطلب، این بحث را به پایان می‌بریم:

۱. هر یک از دو دسته عناوین پیشین که بر روابط و رفتارهای اجتماعی و کلان حکومت و جامعه منطبق می‌شوند، در واقع، ملاک و ضوابط مصلحت و مفسده هستند؛ یعنی با تطبیق هر یک از دو دسته عناوین پیش گفته بر مصادیقی، روشن می‌شود که آن مصداق، دارای مصلحت یا مفسده است.
۲. با تبیین مثال‌های پیشین آشکار شد که حاکم اسلامی (ولی فقیه) هیچ‌گونه حکمی را جعل و تشریح نمی‌کند؛ بلکه فقط مصداق عناوین روابط و رفتارهای اجتماعی را تشخیص داده، بعد از کشف حکم آن از منابع استنباط، آن را بر مصداق مورد نظر تطبیق می‌دهد و در صورت تزاخم احکام روابط اجتماعی با احکام روابط فردی یا با احکام روابط اجتماعی دیگر، اهم را تشخیص می‌دهد و به حکم عقل، اهم را بر مهم مقدم می‌دارد.
۳. تشخیص برخی مصادیق عناوین کلی پیش گفته ممکن است نیازمند تخصص‌های گوناگونی باشد؛ در نتیجه برحکومت لازم است شورای متخصصان یا شوراهای تخصصی جهت تشخیص مصادیق روابط و رفتارهای اجتماعی تشکیل دهد؛ از باب مثال، این‌که چه مصادیقی، از مصادیق گسترده انحصارهای منافع اقتصادی و سیاسی است، به تخصص‌های اقتصادی و سیاسی از دیدگاه اسلامی نیاز دارد. فقیه حاکم با انتخاب شوراهای مشورتی و تشخیص مصادیق عناوین، حکم لازم را بر اساس موازین شریعت اسلامی استنباط و اعلام و اجرا می‌کند.

۴. با اعلام حکم یک رفتار یا رابطه حکومت با مردم، ممکن است منافع تعدادی از گروه‌های اجتماعی در معرض خطر قرار گیرد یا بر عکس، گروهی از منافع بهره‌مند شود. اگر این نوع گروه‌ها در اداره جامعه و حکومت نیز سهمی داشته باشند که اغلب نیز این گونه است، چه بسا در تشخیص مصداقی و تطبیق عنوان آن مصداق و نیز تشخیص اهم، هواهای نفسانی و منافع گروهی دخیل شود. این امر از خطرهای بزرگی است؛ بنابراین، حکومت اسلامی در انتخاب اعضای شورای متخصصان یا شوراهای تخصصی نهایت دقت را باید داشته باشد تا تصمیم‌ها و احکام بر محور منافع گروه‌ها انجام نشود.

۵. با توجه به آنچه گذشت، پویایی فقه اسلام، درون و ذات فقه سنتی است. با همان منابع و با همان روش فقهی می‌توان به بررسی حکم روابط و رفتارهای حکومتی پرداخت. یگانه مسأله این است که دستگاه فقهی فعلی ما باید بپذیرد که بررسی احکام چنین رفتارها و روابط را در دستور کار خود قرار دهد و زمینه‌ها و صلاحیت‌های لازم را برای این امر ایجاد کند.

۶. روش پیشین در استنباط و کشف احکام روابط و رفتارهای اجتماعی نشان می‌دهد که فقه اسلام، توانایی و کارآمدی کافی را برای پاسخگویی به احکام رفتارها، روابط و مناسبات نوپیدای اجتماعی در هر سطحی از دگرگونی‌ها دارا است و این توانایی و کارآمدی، فقه جدید نمی‌سازد؛ بلکه مصداق «حلال محمدصلی الله علیه وآله حلال الی یوم القیامة و حرامه حرام الی یوم القیامة» است.

۷. با عنایت به مجموع مطالب پیش‌گفته (به ویژه بحث دستگاه تشریح احکام و تراحم) به نظر می‌رسد تقسیم احکام شریعت به احکام ثابت و متغیر، نوعی تسامح، بلکه ناصواب باشد و نیز منطقه‌الفراغ به معنایی که در ادامه بیان خواهد شد، در شریعت وجود ندارد. تغییرات احکام شریعت، تابع عناوینی است که بر مصادیق منطبق می‌شود. اگر مصداق حکمی تغییر کند، عنوان منطبق بر آن حکم ممکن است تغییر کند و در پی آن، حکم مناسب با آن عنوان بر آن منطبق می‌شود؛ اما تغییر مصداق در قضایایی که بیان‌کننده احکام شریعت هستند، از دو ناحیه اتفاق می‌افتد: ا. از ناحیه تغییر رفتارها و روابط انسان‌ها با هم و با طبیعت که مباحث پیشین به این بخش ناظر بود؛ ب. تغییر در ماهیت مصداق عناوین احکام.

پیش از پرداختن به تغییرات ماهیت مصادیق عناوین احکام، نظریه شهید صدر رحمه الله بررسی می‌شود:

بررسی دیدگاه شهید صدر (منطقه الفراغ)

پیش‌تر بیان شد که شهید صدر رحمه الله برای حل بحران ثبات شریعت و تحوّل روابط نظریه منطقه الفراغ را ارائه داده است. وی شریعت اسلام را در دو بخش می‌بیند:

ا. بخشی که شارع، احکام و قوانین آن را به نحو منجز و مشخص وضع کرده است و این احکام، احکام لزومی هستند و هیچ‌گونه تغییر و تبدل در آن‌ها راه ندارد.

ب. بخش دیگر آن، «منطقه الفراغ» نام دارد و هیچ‌گونه احکام لزومی در آن تشریح نشده است. تشریح و تقنین احکام لزومی در این بخش، بر عهده حاکمیت اسلامی (ولی فقیه) قرار داده شده است. ولی فقیه بر اساس مقتضیات زمان و مکان، و جهت وصول به اهداف کلی اسلام، احکام و قوانین لزومی وضع و تقنین می‌کند.

۱۶۶

قیس

در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله نیز این بخش وجود داشت و تصمیم‌ها و تشریح‌هایی که وجود مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله در قلمرو بخش دوم اتخاذ می‌کرد، در جایگاه نبی که مبلغ شریعت ثابت الاهی در هر زمان و مکانی باشد، نبود؛ بلکه در مقام ولی امر مسلمانان موظف بود احکام و تصمیم‌ها را متناسب با اهداف اسلامی وضع کند؛ به همین سبب، این دسته احکام اجتماعی شریعت، احکام ثابت و دائم شمرده نمی‌شود؛ بلکه متغیر است و بر حسب زمان و مکان و با توجه به اهداف اجتماعی اسلام در معرض تغییر و تحوّل قرار می‌گیرد. منطقه الفراغ فقط محدوده اباحه به معنای اعم (استحباب، کراهت و مباح) را شامل می‌شود؛ بنابراین اگر ولی فقیه از فعل مباحی نهی کند، انجام آن فعل شرعاً حرام می‌شود و زمانی که به فعل مباحی امر کند، انجام آن واجب می‌شود (صدر، ۱۳۷۵: ص ۳۸۲ - ۳۸۰ و ۶۹۱ - ۶۸۶).

دلیل منطقه الفراغ و صلاحیت چنین امری برای ولی فقیه، آیه قرآن کریم است:

یا ایها الذین آمنوا أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و أُولی الامر منکم (نساء: ۴)، ای کسانی که ایمان آوردید! از خدا، رسول و ولی امر خود اطاعت کنید (صدر، همان: ص ۶۸۹).

ضرورت منطقه الفراغ

شریعت اسلام ابدی و جهان شمول است و از طرف دیگر، جوامع دائم در حال تحوّل و تطوّر هستند؛ بنابراین، شریعت اسلام باید بر احکامی متغیر مشتمل باشد. این احکام با لحاظ اهداف و مبانی و ارزش‌های اسلامی متناسب با زمان و مکان وضع و تشریح می‌شوند. در

عرصه اجتماعی، انسان افزون بر رابطه با طبیعت و منابع، با انسان‌های دیگر نیز رابطه دارد. رابطه انسان با طبیعت در طول زمان تحوّل می‌یابد. در پی آن، مشکلات تازه‌ای پدید می‌آید که انسان با آن مواجه می‌شود و راه‌حل‌های جدیدی را برای برطرف کردن آن مشکلات می‌جوید و در نتیجه، ابزارها و روش‌های او برای بیش‌تر به سیطره در آوردن منابع و استفاده از آنها، کارآمدتر می‌شوند؛ اما رابطه انسان‌ها با یک‌دیگر به‌طور طبیعی در حال دگرگونی نیست؛ چرا که این نوع روابط برای برطرف کردن معضلات ثابت شکل گرفته است؛ بنابراین، اصل این نوع روابط ثابت است؛ هر چند ممکن است شکل ظاهری آن‌ها تغییر کند؛ به همین سبب تشریح‌هایی که این نوع روابط بر اساس دیدگاه اسلام از عدالت تنظیم می‌کند می‌تواند ثابت باشد؛ چون برای برطرف کردن مشکلات ثابت است.

اسلام، منطقه‌الفراغ را برای رابطه انسان با طبیعت قرار داده که دائم در حال گریز است که ولی‌امر با توجه به اهداف و مبانی و ارزش‌ها و با در نظر گرفتن ظرف زمان و مکان، این روابط را تنظیم، و احکام مناسب را تشریح کند (همان: ص ۶۸۹ - ۶۸۶).

شهید صدر رحمه الله دلیل ثبات رابطه انسان‌ها با همدیگر را - بر خلاف رابطه انسان‌ها با طبیعت که دائم در تحوّل است - وجود مشکلات ثابت در حوزه رفتارهای انسان‌ها با همدیگر بیان می‌کند. وجود این روابط و رفتارهای مورد تأیید شریعت اسلامی برای برطرف ساختن آن مشکلات ثابت و تحقّق عدالت سامان می‌یابند؛ به‌طور مثال، وقتی گفته می‌شود انسان بر اساس کار، در منابع طبیعی حق می‌یابد، این امر، مشکل توزیع منابع طبیعی بین افراد را برطرف می‌کند که در ابتلا به این مشکل، انسان‌های عصر ابزار تولید ساده و پیچیده مساوی بوده‌اند و مشکل هر دو عصر یکسان است (همان: ص ۶۸۷).

ملاحظات در نظریه شهید صدر رحمه الله

۱. به نظر می‌رسد دلیل شهید صدر رحمه الله هر دو عرصه (رابطه انسان‌ها با منابع و رابطه انسان‌ها با همدیگر) را شامل می‌شود؛ یعنی در عرصه رابطه انسان‌ها با منابع نیز مشکلات کلی و ثابت وجود دارد که روابط انسان‌ها با منابع در شریعت به گونه‌ای تنظیم می‌شود تا آن مشکلات برطرف شود. معضلت تحقّق عدالت، رفاه و گشایش در زندگی افراد، پرهیز از اسراف منابع و ... مشکلات اساسی و ثابتی است که شریعت اسلام به لحاظ این امور، روابط معینی را

بین انسان‌ها و منابع برای همه عصرها و مکان‌ها لازم شمرده است؛ به طور مثال، در بهره برداری از منابع با هر نوع ابزاری، با هر روش علمی و فنی، در هر زمان و مکانی، تحقق عدالت، رفاه، استفاده معتدل و پرهیز از اسراف و تبذیر باید تعیین‌کننده جهت و محدود کننده روابط انسان‌ها با طبیعت و منابع باشد؛ اما به رغم آن نمی‌توان مدعی شد که بر اساس شریعت اسلام یا به طور تکوینی، روابط بین انسان‌ها و منابع ثابت هستند؛ بنابراین، وجود مشکلات ثابت در عرصه روابط انسان‌ها با همدیگر و با منابع نمی‌تواند دلیل بر روابط ثابت در این دو عرصه باشد.

۲. روابط بین انسان‌ها، همانند روابط بین انسان‌ها و منابع، نیز تغییر و تکامل می‌یابد و هر از چندگاهی شاهد شکل‌گیری روابط جدید در حوزه رفتارهای اجتماعی و اقتصادی انسان‌ها هستیم. برخی از این روابط عبارتند از بیمه، بورس، انواع روابط مالی با پدیده‌هایی همانند اوراق بهادار و این تغییرات به جهت دستیابی بشر به ابزارها و ماشین‌آلات جدید و پیشرفته، روش‌های پیچیده و جدید در روابط انسان‌ها، امری حتمی است؛ در نتیجه، ما همیشه نیازمند کشف روابط جدید بین انسان‌ها و منابع و بین خود انسان‌ها هستیم و به دنبال آن، باید احکام آن روابط را از منابع، استنباط و استخراج کنیم.

۳. هر یک از دو نوع رابطه پیشین به جهت نیازهای بشر پدید آمده است. بشر هر روز نیازهای جدیدی می‌یابد؛ در نتیجه به دنبال روابط جدیدی با روش‌ها و ابزارهای پیشرفته و نوپیدا می‌رود. در این امر، هیچ فرقی بین دو نوع رابطه پیشین نیست. در هر دو حوزه، در پی ایجاد نیازهای جدید و تغییر آن‌ها، روابط جدیدی شکل می‌گیرد یا با تغییر روابط شناخته شده مواجه می‌شویم که باید از منابع استنباط، احکام آن‌ها را استنباط و استخراج کرد.

۴. بر پایه دیدگاه شهید صدر رحمه‌الله فقط در روابطی که حکم اولیه آن‌ها کراهت، اباحه یا استحباب است، ولی فقیه حق دارد با لحاظ مصالح، به وجوب یا حرمت حکم کند؛ در حالی که چنین حقی را برای ولی فقیه در احکام لزومی معتقد نیست، و فقط هنگام تراحم احکام لزومی، بر این باور است که باید اهم را بر مهم مقدم داشت.

پیش‌تر با ادله بیان شد که شریعت اسلام، جامع و برای هر نوع روابط انسان‌ها در هر عصری و ناحیه‌ای حکم مخصوص آن در اسلام تشریح شده است. همچنین بر پایه مذهب شیعه، تمام احکام خمس (وجوب، حرمت، کراهت، استحباب و اباحه) بر اساس مصالح و

مفاسد در افعال وضع می‌شود. هرگاه بین دو حکم شرعی ثابت (اعم از لزومی و غیر لزومی) تزامم پیش آید، حکم اهم بر مهم مقدم می‌شود. در این صورت، این پرسش رخ می‌نماید که چه فرقی بین احکام لزومی و غیر لزومی است که ولی فقیه در احکام لزومی، حق تشریح و تغییر حکم را ندارد؛ اما در ناحیه احکام غیر لزومی چنین حقی را دارا است؟! ولی فقیه در احکام غیر لزومی (بر پایه تصریح شهید صدر رحمه الله) به دلخواه هر حکمی را بخواهد نمی‌تواند تشریح کند؛ بلکه فقط بر اساس مصالح جامعه اسلامی و با لحاظ اهداف و ارزش‌های شریعت، حکم اولیه را در حوزه احکام غیرلزومی تغییر می‌دهد. این معنا همان معنای تزامم است؛ یعنی شریعت اسلامی در حوزه مباحات به معنای اعم (استحباب، کراهت و اباحه) که حکم اولیه دارد، اگر ولی فقیه تشخیص بدهد مصلحت مهم‌تری در مقام تطبیق پیش آمده است که اقتضای حکم لزومی حرمت یا وجوب را دارد، آن حکم را بر حکم غیر لزومی مقدم می‌دارد. همین روش در احکام لزومی نیز دنبال می‌شود؛ بنابراین، به نظر می‌رسد هیچ گونه تفاوتی به لحاظ روش در دو حوزه وجود نداشته باشد؛ یعنی منطقه الفراغی در حوزه مباحات به معنای عام آن وجود ندارد و اگر بر دیدگاه و روش پیشین، در این حوزه، منطقه الفراغ گفته شود، در حوزه احکام لزومی نیز چنین خواهد بود و آنجا هم باید مجاز باشد منطقه الفراغ اطلاق شود و اگر به روش فقهی، در احکام لزومی، منطقه الفراغ اطلاق نمی‌شود، به روش فقهی در احکام غیر لزومی نیز اطلاق منطقه الفراغ ضرورتی ندارد.

ب. تحوّل موضوعات (مصادیق عناوین)

مباحث پیشین ما بیش‌تر درباره تغییر مصادیق عناوین احکام از ناحیه تغییر در رفتارها و روابط انسان‌ها با هم و با طبیعت بود، و درباره تغییر در ماهیت مصادیق، مطالب چندانی بیان نشد. مقصود از مصادیق عناوین احکام، موضوعات احکام شریعت است. در بسیاری از مباحثی که محققان از تغییر موضوع و احکام سخن به میان آورده‌اند، مقصودشان از موضوعات، اعم از موضوع و متعلق احکام است (تقوی، ۱۳۷۴: ج ۳، ص ۲۱۵). در این بحث این دو جهت را از هم تفکیک، و وضعیت هر کدام را جداگانه مشخص می‌کنیم. مقصود از متعلق احکام، روابط و رفتارهایی است که انسان‌ها در ارتباط با هم، با طبیعت و با مجعولات شرعی از خود بروز می‌دهند. با چند مثال این مطلب روشن می‌شود. قرض مستحب است. در این جا قرض، متعلق

حکم، و استحباب، حکم شرعی است. در گزاره «نماز واجب است»، نماز، مجعول شرعی و متعلق حکم، و وجوب نماز، حکم است؛ اما در گزاره «زکات مال واجب است»، زکات، متعلق حکم، و واجب است، حکم، و مال، موضوع حکم است. با فرض وجود مال به مقدار نصاب، زکات آن واجب می‌شود؛ بنابراین، موضوع حکم به اموری گفته می‌شود که در گزاره شرعی وجود او مفروض گرفته می‌شود، و مقصود از متعلق حکم، اموری است که حکم به آن تعلق می‌گیرد. منظور ما از بحث در ماهیت مصداق عنوان حکم، همان موضوع حکم است که با تحقق آن، احکام انواع به‌کارگیری آن از منابع و ادله مشخص می‌شود. موضوعات احکام، در بستر تاریخ و تحولات اجتماعی ممکن است از بین رفته یا دگرگون شوند و نیز امکان دارد موضوعات جدیدی پدید آیند؛ چون احکام موضوعات، با فرض وجود موضوعات، فعلیت می‌یابند؛ بنابراین با تحوّل موضوع و تطبیق عنوان جدید بر موضوع جدید، حکم عنوان جدید بر موضوع جدید منطبق می‌شود و اگر موضوع پیشین از بین برود، حکم آن نیز از فعلیت ساقط می‌شود و اگر موضوع جدیدی پدیدار شود، به یقین احکام انواع به‌کارگیری آن از ناحیه شریعت فعلیت می‌یابد و با استفاده از منابع شریعت می‌توان حکم به‌کارگیری آن را استنباط و استخراج کرد. در ادامه، مطلب مطمح نظر عبارت از «تحوّل موضوعات و تأثیر آن بر فقه» است.

تحوّل موضوعات و تأثیر آن بر فقه

در بستر تاریخ، پدیده‌های اجتماعی بسیاری رخ می‌دهد که در تکوین و تحولات آن‌ها عوامل متعددی از قبیل زمان، مکان، فرهنگ و غیره مؤثرند؛ در نتیجه، هر از چند گاهی شکل جدیدی از پدیده‌ها در صحنه زندگی اجتماعی مردم ظاهر می‌شود یا پدیده‌های در جریان، چهره‌ای نو را از خود در عرصه اجتماع نمایان می‌سازند. لازمه درک درست از ماهیت و ویژگی‌های آن‌ها این است که هم وضع پیشین و تحولات تاریخی آن، و هم موقعیت فعلی و عوامل متعددی که در تکوین و دگرذیسی‌های آن‌ها مؤثر بوده‌اند، به دقت شناسایی شوند. این درک و شناسایی برای فقیهان ما بسیار ضرورت دارد؛ زیرا در غیر آن صورت، قادر نخواهند بود حکم آن پدیده‌ها را بیان کنند؛ بنابراین، بر فقیه است که برای دستیابی به حکم صحیح به‌کارگیری هر پدیده‌ای، ماهیت و ویژگی‌های آن را بشناسد. این شناخت از سوی کارشناسان آن موضوع یا از ناحیه خود فقیه (اما نه از آن رو که فقیه است؛ بلکه در جایگاه کارشناس آن

موضوع) انجام می‌گیرد. موضوعات و متعلقات اجتماعی احکام شریعت همیشه در حال دگرگونی بوده است؛ اما این تحولات در سده‌های اخیر جوامع بشری شدت دوچندان گرفته است. ما در این جا در صدد تبیین نظریه اجتهاد در موضوعات نیستیم؛ بلکه با این شواهد خواستیم نشان دهیم که شناختن موضوعات احکام و تحولات آن‌ها، تأثیر شگرفی در تحصیل حکم واقعی به‌کارگیری موضوعات و پدیده‌ها به‌ویژه پدیده‌های اجتماعی که موضوع احکام قرار می‌گیرند دارد؛ به همین سبب در ادامه بحث موضوع‌شناسی، به اقسام موضوعات، انواع تحولات، چگونگی ضابطه‌مند کردن موضوعات و ... می‌پردازیم.

اقسام موضوعات و روش شناسایی آن‌ها

۱. موضوعات اعتباری شرعی: موضوعاتی هستند که به‌طور مستقیم، شریعت، آن‌ها را تأسیس کرده است. به عبارت دیگر، مجعولات شرعی هستند. این دسته از موضوعات یا اصل آن‌ها از ناحیه شریعت وضع و اعتبار شده، همانند نماز، روزه، حج و یا حدود آن از سوی شریعت مشخص و اعتبار شده است؛ مثل آب کر، آب قلیل. همچنین برای حالت یا ویژگی خاص یک شیء موضوعی جعل و اعتبار کرده است؛ مانند نجاست و طهارت. ما در صدد بیان انواع موضوعات اعتباری شرعی نیستیم؛ بلکه با بیان پیشین فقط درصدد تبیین این دسته از موضوعات جهت آشنایی بیشتر آن‌ها، و فراهم ساختن بستر مباحث آینده هستیم؛ بنابراین، هر چند ممکن است انواع دیگری از این‌ها وجود داشته باشد، به‌سبب همین امر، از بیان آن‌ها خودداری می‌شود.

این موضوعات هیچ‌گاه در معرض دگرگونی قرار نمی‌گیرند و همیشه ثابت هستند؛ زیرا اولاً این‌ها امور اعتباری هستند و ثبات و دگرگونی در آن‌ها یا وجود و عدم وجود آن‌ها به معتبر آن‌ها وابسته است. مادامی که شارع اراده تحوّل در آن‌ها نکند، به همان وضع خواهند بود و حکم آن‌ها نیز جاری است.

برای شناختن این گونه موضوعات و احکام مترتب بر آن‌ها فقط باید در منابع شرعی جست‌وجو کرد.

۲. موضوعات طبیعی: این موضوعات، همان موجودات تکوینی است و اشیا و عناصر طبیعی در عالم واقع، و از طرفی، مخلوق الهی هستند و از سوی دیگر، در نظام معیشت و روابط اجتماعی مردم قرار گرفته‌اند و در دایره احکام شریعت قرار دارند؛ همانند آب، خاک،

آهن، انواع عناصر و مواد خوردنی.

تحوّل در موضوعات طبیعی، امری حتمی در نظام تکوین به سبب‌های طبیعی و مصنوعی واقع می‌شود. تحولات در این موضوعات، گاهی بدون دخالت بشر و بر اثر قوانین تکوینی و طبیعی واقع می‌شود، و گاهی نیز بشر از این امور طبیعی، مصنوعات جدیدی همانند ماشین و هواپیما می‌سازد و از آن در زندگی خود بهره می‌برد. تغییرات در موضوعات طبیعی به جهت حسّی بودن آن‌ها به آسانی قابل درک است. با مراجعه مستقیم به این عناصر طبیعی و متخصصان رشته‌های گوناگون علوم طبیعی می‌توان هم آن‌ها را «و هم دگرگونی‌های آن‌ها را» دریافت. افزون بر دگرگونی ماهوی، ممکن است دچار دگرگونی کارکردی نیز بشوند؛ برای مثال، جو ماده‌ای طبیعی است که در عصر تشریح، در نظام غذایی مردم نقش عمده‌ای داشت؛ اما اکنون نقش چندانی در نظام غذایی مردم ندارد. اگر ثابت شود که برخی احکام مترتب بر آن به جهت نقش مؤثر کارکردی آن در نظام معیشتی مردم آن عصر بوده است، اما اکنون که آن کارکردها را در نظام معیشتی ندارد، ممکن است برخی احکام آن نیز تغییر کنند. خون انسان، موضوعی است که شارع، کارکرد غیرمعقول و غیرمفید آن را در عصر تشریح تحریم کرد؛ بدین سبب، خرید و فروش آن حرام شد؛ اما اکنون که همان خون، کارکردش هر روز نجات حیات صدها انسان است نمی‌توان گفت خرید و فروش آن همچنان حرام است.

۳. موضوعات عرفی و عقلایی: این موضوعات بر اموری اطلاق می‌شود که شارع در ایجاد آن‌ها به طور مستقیم هیچ‌گونه دخالتی ندارد. این موضوعات محصول روابط اجتماعی مردم هستند و از ناحیه شارع اعتبار نشده‌اند؛ اما موضوع احکام شریعت قرار می‌گیرند؛ مانند پول، تورّم، سود، موسیقی، شطرنج و مجسمه‌سازی. این موضوعات، چون از متن زندگی اجتماعی بشر برخاسته، و زندگی اجتماعی بشر، بستر این موضوعات است، به طور مستمر در حال دگرگونی است و باید انتظار تحوّل ماهوی و کارکردی را همیشه در این موضوعات داشته باشیم. این موضوعات خود به چند دسته تقسیم می‌شوند:

أ. موضوعات عرفی خاص: موضوعاتی که عرف خاص آن را وضع و اعتبار می‌کند؛ همانند تورّم، ثروت، سود که عرف خاص اقتصادی آن‌ها را اعتبار می‌کند؛ یعنی عرف خاص اقتصادی، حالت خاصی از افزایش قیمت‌ها (افزایش سطح عمومی قیمت‌ها) را تورّم می‌گوید. اگر بر این موضوعات، احکامی مترتب شود، برای شناختن آن‌ها و تحولات ایجاد شده در آن‌ها در بستر و

تعاملات اجتماعی، باید به عرف خاص آن مراجعه شود؛ چرا که اعتبار آن به دست عرف خاص انجام شده است.

ب. موضوعات عرفی اعتباری عام: موضوعاتی را که عرف عام و عاقلان وضع و اعتبار می‌کنند یا وضع و اعتبار آن‌ها را می‌پذیرند؛ برای مثال، عرف عام برای بر طرف کردن مشکلات مبادلات پایاپای، پذیرفتند تاشیء خاصی تحت عنوان پول، با بر عهده گرفتن وظایفی، در مبادلات مورد استفاده قرار گیرد. این قبیل موضوعات، بر پایه نیازهای اجتماعی جوامع ایجاد می‌شود و نیز بر پایه نیازها نیز در تغییر و تحول خواهند بود. فکر خلاق بشر در کنار امکانات طبیعی و غیرطبیعی برای دگرگون‌سازی پدیده‌های عرفی سبب دگرگونی دائم، هم در ماهیت و هم در کارکرد این پدیده‌ها می‌شوند. نهاد ناآرام جامعه و بشر، سکون و ثبوت را از متن وجود این پدیده‌ها می‌زداید. کارکردهای اجتماعی این قبیل پدیده‌ها اغلب فراوان است و هر روز به لحاظ تغییر در ماهیت و کارکرد، شکل جدیدی از کارکرد را به خود می‌گیرد. هر نوع کارکردی، حکم خاصی را از شریعت اسلامی می‌طلبد؛ در نتیجه، فقیه روزآمد و کارآمد، باید اطلاع دقیق از دگرگونی‌های ماهوی و کارکردی این پدیده‌ها داشته باشد تا بتواند حکم آن‌ها را از منابع شریعت استنباط و استخراج کند. مثال پیشین (پول) را در نظر می‌گیریم. ابتدا عرف، برخی کالاها را مصرفی و زینتی را به صورت پول وارد مبادلات کرده؛ آن‌گاه نیازهایش گسترش یافت و ناچار شد پول فلزی (طلا و نقره و ...) را وارد مبادلات کند. از طرفی، گستردگی نیازها و نواقص پول فلزی، بشر را در اندیشه ایجاد پول جدیدی فرو برد و سرانجام اسکناس وارد مبادلات شد؛ اما بشر در جهان با ارتباطات آسان و گسترده به پولی که مشکلاتش را آسان‌تر از اسکناس برطرف کند، نیازمند بود؛ در نتیجه، پول تحریری را وارد مبادلات کرد و بیش از نود درصد حجم مبادلات هم اکنون به وسیله این نوع پول انجام می‌شود که با دقت تخصصی، هیچ گونه ماده فیزیکی ندارد و فقط دارای ارزشی مبادله‌ای اعتباری عام است. این دگرگونی اکنون به شکل پول‌های کامپیوتری کارت‌های اعتباری که توانایی حمل میلیاردها تومان ارزشی مبادله‌ای اعتباری عام را دارد، در حال سامان‌یابی و استقرار است. این موضوع مهم فقهی با تغییرات سریعی که در ماهیت و کارکرد آن اتفاق می‌افتد، اگر برای فقیه، ماهیت و کارکردهای دگرگون یافته‌اش روشن نباشد، چگونه می‌تواند حکم صحیح آن را از

۱۷۳

قیس

کتاب در ارتباطات اجتماعی

منابع شریعت استنباط و استخراج کند؟ این دگرگونی نشان می‌دهد که دستگاه فقه ما به شدت نیازمند شناسایی ماهیت پدیده‌های اجتماعی، تحولات در ماهیت و کارکردهای آن‌ها است؛ و گرنه به یقین، به ناکارآمدی فقه در عصر جدید متهم خواهد شد. شناسایی پدیده‌های جدید، تحولات ماهیتی و کارکردی آن‌ها به داشتن انواع دانش‌های اجتماعی برای دستگاه فقه نیاز دارد که امروز از بسیاری از آن‌ها محروم است. به نظرمی‌رسد فقه ما در نهاد خود، توانایی و پویایی کافی را برای کارآمدی در هر عصری دارا است؛ اما دستگاه فقه فعلی ما باید تدابیری بیندیشد تا این توانایی و پویایی نهانی را بروز دهد.

اشاره مختصری به روش شناسایی و ضابطه‌مند کردن این دسته از موضوعات لازم است. برای این امر باید از استعمال عنوان این موضوعات از سوی عرف عام و عاقلان در موارد مسلم مصادیق آن، ضابطه و ویژگی‌های آن را دریافت؛ آن‌گاه اگر موردی در تردید قرار گرفت، اگر تحت ضوابط و ویژگی‌های شناخته شده قرار گیرد می‌توان آن را از مصادیق عنوان مورد نظر دانست.

شایان توجه است که در شناسایی این گونه موضوعات عرفی، هیچ‌گاه نباید از موضع حقوقی و ارزشی خاصی بهره جست؛ چون ممکن است به خطا رفته، از کشف واقعیت دور بمانیم. این امر بدان سبب است که این موضوعات در عرصه زندگی اجتماعی عرف عام و عاقلان شکل گرفت؛ در نتیجه، برای شناسایی و ضابطه‌مند کردن آن‌ها باید به ضوابط عرفی تکیه کرد، نه ضوابط ارزشی و حقوقی خاص.

ج. موضوعات عرفی انتزاعی: این دسته از موضوعات، عرفی و عقلائی شمرده می‌شوند؛ اما نه به این معنا که عرف و عاقلان، آن‌ها را وضع و اعتبار کرده باشند؛ بلکه آن‌ها بعضی از اشیا را به گونه‌ای مورد استفاده قرار داده و به کار می‌گیرند که از چگونگی به‌کارگیری و استفاده آن‌ها، آن عنوان خاص برای آن اشیا انتزاع می‌شود. در واقع بر موضوع شناخته شده، به لحاظ نوعی از کارکرد، عنوان عام‌تری منطبق می‌شود که به لحاظ آن عنوان، موضوع حکم شرعی نیز واقع می‌شود؛ از باب مثال، گندم موضوعی شرعی است که احکامی را در شریعت به دنبال دارد. از سوی دیگر، عاقلان در زندگی خود، برای بدست آوردن بعضی اشیای مفید مانند گندم، حاضرند از چیزهایی که نزدشان ارزش دارد، چشم پوشند. از این رفتار آن‌ها، عنوان مال برای گندم انتزاع می‌شود؛ اما مثلاً هوا چنین رفتاری را اقتضا نمی‌کند و کسی بابت آن از شیء

ارزشمندی صرف نظر نمی‌کند. از این رفتار آن‌ها در برابر هوا می‌توان دریافت که عرف، هوا را مال نمی‌شمارد؛ بنابراین، احکامی که برای مال مترتب است، برای هوا، جاری نیست.

در شناسایی و ضابطه‌مند کردن این دسته از موضوعات - به دلیلی که در قسمت پیش گذشت - هیچ‌گاه نباید از موضع حقوقی و ارزشی خاصی بهره جست.

برای شناختن ضابطه و ویژگی‌های این قبیل موضوعات، از دو روش می‌توان بهره جست: روش نخست همان است که برای قسمت پیش گذشت. روش دوم، عبارت از تحلیل روانی صحیح از منشأ انتزاع آن‌ها (افعال عرف و عاقلان و نحوه به‌کارگیری آن‌ها) و کشف ضابطه و ویژگی این دسته از موضوعات از آن طریق است.

به نظر می‌رسد که روش دوم (به جهت انتزاعی بودن موضوعات با توجه به منشأ انتزاع آن‌ها) روشی موفق‌تر، و ضریب خطای آن در مقایسه با روش پیشین کم‌تر باشد.

با عنایت به مطالبی که گذشت، بر هر خواننده‌ای آشکار می‌شود که شناخت دقیق موضوعات فقهی، و توجه به تحولات ماهوی و کارکردی در ارائه حکم دقیق فقهی، امری غیر قابل انکار است؛ اما آیا دستگاه فقهی فعلی ما چنین توانایی بالفعلی را دارد؟ پاسخ به این پرسش می‌طلبد تا مختصری به رابطه دستگاه فقهی موجود و موضوع‌شناسی بپردازیم.

موضوع‌شناسی و دستگاه فقهی موجود

با بررسی دستگاه تشریح، پیش‌تر روشن شد که فقه اسلام، در درون خود پویایی و کارآمدی لازم را برای روزآمد شدن و ارائه راه حل برای مشکلات عصر دگرگونی دارا است؛ اما به رغم آن، در برخی مواقع از جمله در عصر حاضر و به‌ویژه پس از دو دهه از سپری شدن انقلاب اسلامی ایران، به ناکارآمدی متهم می‌شود.

خواننده مباحث پیشین خواهد پذیرفت که اگر این اتهام تا حدی صحیح باشد، به یقین متوجه فقه اسلام نیست؛ بلکه متوجه دستگاه فقهی موجود است. در عصری که تحوّل پذیری پدیده‌های اجتماعی سرسام‌آور است، به یقین، دستگاه سنتی فقه اگر از این همه تحولات گسترده و پیچیده به دور باشد، چگونه می‌تواند خلق‌الله را با بیان احکام الهی به سعادت دنیایی و آخرتی هدایت کند؟ تمام این پدیده‌های اجتماعی همراه با تحولات گسترده و پیچیده، موضوع احکام شریعت اسلام هستند. چگونه از این‌ها و احکام آن‌ها که مورد ابتلای مردم است، در دستگاه فقهی موجود بحثی به میان نیاید، اما از احکام بسیاری از موضوعات

فرعی فردی در کتاب‌های فقهی، بحث‌های طولانی انجام گرفته است و می‌گیرد؟! اشکال بر این نیست که چرا از احکام موضوعات فرعی فردی بحث می‌شود؛ بلکه کاستی دستگاه فقهی موجود در پاسخگویی به موضوعات اجتماعی، در معرض پرسش است. این غفلت و کاستی از کجا ناشی شده است و دستگاه فقهی موجود، ضمن پایبندی به اصول اساسی اسلام چگونه می‌تواند روزآمد شود؟

کاستی‌های دستگاه فقه موجود

رسالت دستگاه فقهی موجود ما، پاسخ به پرسش‌های فراوان نوپیدا و نیز اظهار نظر فقهی در باره پدیده‌های فراوان عرفی و اجتماعی است که مردم با آن‌ها درگیر هستند؛ اما کسی درباره آن‌ها نمی‌پرسد؛ از باب مثال، انحصار در عرصه اقتصاد به شکل گسترده و پیچیده یکی از پدیده‌های عصر اقتصاد جدید است. همه مردم جهان از جمله مسلمانان در زندگی اجتماعی و اقتصادی خود، با این پدیده مواجه هستند. این پدیده به یقین یکی از موضوعات مهم فقهی است؛ اما کم‌تر پیش آمده است که ماهیت این پدیده، انواع آن، کارکردها و آثار آن مورد توجه دستگاه فقهی ما قرار گیرد. اگر دستگاه فقهی ما چنین رسالتی را بر عهده ندارد، پس کدام دستگاه در حکومت اسلامی چنین رسالتی را عهده‌دار است؟ تردیدی نیست که این وظیفه بر عهده دستگاه فقهی موجود است؛ یعنی دستگاه فقهی نباید ساکن و راکد بماند تا از حکم موضوعی از او پرسش شود؛ بلکه باید سازمان و نظامی را تأمین کند تا به‌طور روزآمد به بررسی ماهیت پدیده‌ها و موضوعات عرفی و اجتماعی، کارکرد، آثار و تحولات آن‌ها بپردازد تا بتواند همگام با تحولات پدیده‌ها و موضوعات، نظر فقهی کارآمد با تکیه بر منابع استنباط ارائه دهد.

نظام معیشتی و روابط اجتماعی مردم در گذشته در طول قرن‌ها وضعیت ثابت و یکنواختی را فرا روی خود داشت. بسیاری از پدیده‌ها و موضوعات فقهی در بستر قرن‌های متمادی، هیچ گونه تحول و دگرگونی را در خود نمی‌دید؛ بنابراین، دستگاه فقهی آن اعصار به‌طور عمده در پی بررسی احکام موضوعات ثابت و یکنواخت بود و برای بررسی پدیده‌ها و موضوعات فقهی، نیاز چندانی احساس نمی‌کرد و موضوعات فقهی را محرز و مسلم می‌پنداشت؛ اما با وقوع انقلاب صنعتی و انقلاب در روابط فردی و اجتماعی انبای بشر، بسیاری از موضوعات فقهی نوپیدا به صحنه زندگی مردم راه یافت و افزون بر آن، در هر دهه‌ای، دگرگونی‌های

گسترده‌ای در موضوعات فقهی ایجاد می‌شود؛ از باب مثال، پول عصر شیخ طوسی رحمه الله و شیخ انصاری رحمه الله تفاوت چشمگیری در ماهیت و کارکرد نداشتند؛ در حالی که بین زمان شیخ طوسی رحمه الله و شیخ انصاری رحمه الله قرن‌ها فاصله بود؛ اما همین پدیده در قرن اخیر با دگرگونی‌های گسترده در ماهیت و کارکرد مواجه بوده است و هنوز هیچ گاه استقرار و ثباتی در ماهیت و کارکرد آن مشاهده نمی‌شود.

در این گیرودار، وظیفه دستگاه فقهی ما، رصد کردن و شناختن موضوعات جدید و تحولات آن‌ها، و ارجاع موضوع شناخته شده به اصل و منبع مناسب استنباط و کشف حکم اسلامی آن است.

۱۷۷

قبس

چند تذکر

در شناسایی موضوعات عرفی و اجتماعی، نکاتی است که با ذکر آن‌ها این بحث را به پایان می‌بریم.

۱. همان گونه که وضع و اعتبار موضوعات عرفی به وسیله عرف و عاقلان صورت می‌گیرد، اسقاط آن‌ها از اعتبار نیز فقط به وسیله خود عرف و عاقلان ممکن خواهد بود؛ بنابراین، شارع (در جایگاه اعتبار کننده اعتباریات شرعی) آن موضوعات را از اعتبار عرفی ساقط نمی‌کند؛ زیرا در صورتی که عرف و عاقلان با اسقاط شارع مخالفت کنند، آن عنایت اعتباری عرفی، از اعتبار عرفی ساقط نمی‌شود، و در صورت موافقت عرف و عاقلان با اسقاط شارع، این امر در واقع به اسقاط عرف و عاقلان برمی‌گردد، نه اسقاط شارع؛ برای مثال، اگر بگویند چیزی را که عرف و عاقلان به صورت واسطه مبادله یا مال اعتبار کرده‌اند، نمی‌پذیریم و آن‌ها را از اعتبار ساقط کردم، هیچ‌گاه آن‌ها نزد عرف از اعتبار ساقط نمی‌شوند، مگر در صورتی که عرف و عاقلان اسقاط شارع را بپذیرند؛ چرا که اعتبار و اسقاط شارع، تابع مصالح و مفاسد است. در اسقاط موضوعات عرفی و عقلایی هیچ گونه مصلحتی نهفته نیست؛ بلکه بر کارکردهای آن‌ها مصالح و مفاسد، مترتب می‌شود و نهی شارع نیز متوجه کارکردهایی است که بر آن‌ها مفاسدی مترتب می‌شود. اگر عرف و عاقلان از نهی شارع پیروی کنند، ممکن است، آن شیء از مال بودن یا وسیله مبادله بودن نزد عرف و عاقلان ساقط شود؛ اما اگر عرف مخاطب نهی شارع، از اموری که شارع آن‌ها را نهی کرده است، نپرهیزد، آن اشیا از آن عنوان ساقط نمی‌شوند؛ به‌طور مثال، بعضی از آثار مال بودن خوک نزد عرف، عبارت از خوردن، و خرید و فروش آن است. حال اگر شارع، عرف مردم را از آن امور نهی کند، در صورتی که

عرف مردم به نهی شارع عمل کنند و از آن‌ها بپرهیزند، ممکن است خوک نزد عرف از مالیت ساقط شود؛ اما اگر عرف مخاطب نهی شارع، همچنان گوشت خوک را بخورند، بخرند و بفروشند، خوک در نظر عرف، هیچ گاه از مالیت ساقط نمی‌شود.

۲. اگر در ادله شرعی، موضوع عرفی، موضوع حکم شرعی قرار گرفته باشد، مقصود از آن، همان چیزی است که عرف و عاقلان از آن درک می‌کنند؛ یعنی همان معنای عرفی و عقلائی، در همه عصرها موضوع حکم شرعی واقع می‌شود؛ هرچند مصادیق آن در زمان‌های گوناگون دگرگون شود؛ از باب مثال، وقتی قرآن می‌فرماید: «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ (نساء: ۴): (۲۹) اموال خود را میان هم به نحو باطل و ناروا مخورید»، منظور از اموال، همان معنایی است که در ذهن عرف و عاقلان مرتکز است؛ هرچند مصداق این موضوع حکم در زمان‌ها و مکان‌های گوناگون، متفاوت شود؛ بنابراین، در شناختن این موضوعات، و بعد جاری کردن احکام بر انواع کارکردهای آن‌ها در اعصار و امکانه مختلف، باید به این جهت توجه شود.

۳. اگر در تشخیص مفاهیم یا مصادیق موضوع احکام شرعی، رفتار و داوری عرف حجت باشد، مقصود، عرف اهل نظر و دقت است، نه عرف اهل تسامح و تساهل، مگر آن که شارع، آن تسامح‌های عرفی را بپذیرد. امام خمینی رحمه الله در این باره می‌نویسد:

مقصود از عرف در مقابل عقل، عرف اهل تسامح نیست...؛ بلکه مقصود، عرفی است که در تشخیص مفاهیم و مصادیق، دقیق می‌باشد، و تشخیص چنین عرفی، میزان در موضوع احکام است. چنین عرفی، مقابل عقل دقیق برهانی قرار دارد... موضوع احکام شرعی از آن‌هایی نیست که عرف در آن تسامح کند؛ بلکه موضوع حکم شرعی، موضوع عرفی حقیقی است؛ بدون آن که هیچ گونه تسامحی از طرف عرف صورت گیرد (امام خمینی، ۱۳۶۸: ج ۱، ص ۲۲۷).

اهمیت توجه به مطلب پیش گفته، آن‌گاه آشکار می‌شود که بدانیم عرف در طول زمان به لحاظ پیشرفت علوم و برخی عوامل دیگر، مرتب از تسامح‌های خود می‌کاهد یا بر دقت‌های عرفی خود می‌افزاید؛ بنابراین بدون توجه به فزونی دقت‌های عرفی زمان‌ها و مکان‌ها بعید است انسان به درک و شناخت صحیح موضوعات عرفی احکام شرعی و کارکردهای آن‌ها توانا شود؛ از باب مثال، عرف اعصار پیشین، در توزین کالاهای خود از پیمانانهایی استفاده می‌کرد که اتفاق می‌افتاد در مقیاس یک تُن، چه بسا چند کیلو تفاوت نیز وجود می‌داشت؛ یعنی اگر شخصی یک تن گندم از کسی قرض می‌گرفت هنگام بازپرداخت آن با همان پیمانانه‌ها چه بسا با چندین کیلو تفاوت بازپرداخت صورت می‌گرفت؛ اما هیچ‌کس اعتقاد نداشت که بی‌دقتی

صورت گرفته است؛ بلکه عرف آن عصرها با توجه به امکانات توزین، نهایت دقت متعارف را انجام می‌دادند؛ ولی امکانات، دقت بیش از آن را اجازه نمی‌داد؛ اما در عصر حاضر با توجه به امکانات پیشرفته توزین، چه بسا در توزین یک تُن گندم هنگام دادن قرض و بازپرداخت آن، تفاوت چند گرم از نظر عرف قابل صرف نظر کردن باشد؛ اما اگر تفاوت به چند کیلوگرم برسد، دقت‌های عرفی، مجال چنین امری را نخواهد داد.

۴. اگر رفتار و داوری عرف در تشخیص موضوع حکمی دخیل باشد، مقصود از آن، عرف

۱۷۹

قیس

کشف و اجرای شریعت در روابط اجتماعی

«لَوْخُلِيَ وَطْبَعَهُ» است؛ یعنی عرفی که در معرض آموزه‌هایی مثل «مؤمن باید در دینش احتیاط کند، چون که دین، برادر مؤمن است یا هرکس مرتکب امور مشتبه شود، سرانجام در امور حرام غرق خواهد شد، و...» قرار نگرفته باشد؛ بنابراین، رفتار چنین عرفی (بما هو عرف مؤمن) برای فقیه حجت نیست؛ پس بعید است رفتار عرف جامعه ما که سال‌ها در معرض چنین آموزه‌هایی قرار گرفته‌اند بتواند در تشخیص مفهوم و مصداق موضوع احکام شرعی به مقدار کافی برای فقیه گویایی داشته باشد؛ به‌طور مثال، ربای قرضی را به هرگونه مازادی در بازپرداخت قرض معنا کرده‌اند؛ اما مصداق مازاد را عرف تشخیص می‌دهد. اگر بپذیریم که جبران آن، ربا شمرده نمی‌شود، در این صورت، چه بسا عرف جامعه‌ای همانند جامعه مسلمان ایران، جبران نرخ خاصی از کاهش ارزش پول را مازاد و ربا ببینند؛ اما عرف جامعه غیرمسلمانی که اوضاع اقتصادی آن با جامعه ایران هیچ گونه تفاوت معناداری نداشته باشد، جبران نرخ تورمی را مازاد بر اصل دین نشمارد.

داوری عرف جامعه مسلمان ایران ممکن است به‌سبب آموزه‌های دینی، نوعی احتیاط در امور شرعی به‌شمار رود، نه این‌که به واقع جبران آن نرخ از تورم، مازاد و ربا شمرده شود. در این گونه موارد، رفتار عرف جامعه مسلمان ایران نمی‌تواند منشأ داوری تشخیص مصداق برای فقیه قرار گیرد و همچنین تشخیص این گونه امور دقیق را که احکام فقهی مهمی را در سطح خرد و کلان در پی دارد نمی‌توان به خود عرف هر جامعه‌ای وا گذاشت؛ بلکه فقیه با ملاحظه این جهت باید از رفتار عرف به داوری صحیح دست یازد.

۵. در شناختن موضوع‌های عرفی یا ارائه فتوا و احکامی که به داوری عرفی نیاز دارد، فقیه نمی‌تواند با اندکی فکر و تأمل بگوید به نظر عرف مطلب چنین است یا نظر عرف با این امر مساعد است. در این گونه امور، فقیه از نظر و داوری عرف پیروی می‌کند و باید بسیار بکوشد

تا به داوری دقیق عرف و عاقلان دست یابد. بهترین روش برای دستیابی به داوری عرف و عاقلان که برای همه فقیهان حجت باشد، دو امر است: ۱: سازمان آماری مطمئنی ایجاد شود و با بررسی آماری دقیق، اطلاعات و نتایج حاصله را در اختیار فقیه قرار دهد؛ ۲. فقیه با تحلیل نمونه‌های روشن رفتار عرف و عاقلان به داوری آن‌ها دست یابد.

۶. نظر و داوری عرف و عاقلان یک عصر و مکان، به تمام اعصار و مکان‌ها قابل تعمیم نیست؛ زیرا اموری ممکن است نزد عرف و عاقلان برخی زمان‌ها و مکان‌ها اهمیت خاصی داشته باشد؛ ولی عرف و عاقلان سایر زمان‌ها و مکان‌ها هیچ گونه اهمیتی به آن ندهند؛ بنابراین، یک امر عرفی ممکن است در مقایسه با زمان‌ها و مکان‌های متفاوت، فرق داشته باشد. مثال پیشین را با فرض پذیرفته شدن آن در نظر می‌گیریم. ممکن است زمانی مردم در مقابل کاهش سالانه قدرت خرید پول به مقدار ده درصد از خود واکنش نشان ندهند و مبلغ اسمی پول خود را که پس از یک سال دریافت می‌کنند، بدون نقص بدانند که در این صورت، جبران کاهش ارزش پول در این عرف، زیادی و ربا به شمار آید؛ اما اگر در طول زمان، همین عرف به هر علتی از تسامح‌های عرفی خود بکاهد و برای مثال، پس از ده سال در روابط مالی خود در نرخ تورم پیشین (ده درصد سالانه) از خود واکنش معنادار نشان دهد و از رفتار آن‌ها کشف شود که جبران کاهش ده درصدی ارزش پول را زیادی نمی‌شمرند، بلکه عدم جبران آن را نقص و عیب برای پول می‌دانند، جبران ده درصد کاهش ارزش پول لازم و ربا نخواهد بود.

همین امر در یک زمان برای دو مکان نیز مطرح است؛ به طور مثال، در محیط ما (با صرف نظر از آموزه‌های دینی و احتیاط به جهت شبهه ارتکاب ربا) عرف عام جامعه ما ممکن است در مقابل تورم ده درصدی سالانه از خود واکنش معناداری نشان ندهد و بازپرداخت نقدی را در پایان سال، بدون نقص و مثل همان چیزی بداند که یک سال پیش دریافت کرده بود؛ بدین سبب، جبران کاهش ارزش پول، زیادی و ربا خواهد بود؛ اما در همین زمان ممکن است عرف کشور آلمان (با صرف نظر از این که ربا را مجاز می‌شمارد) در مقابل کاهش ارزش پول ده درصدی به شدت از خود واکنش نشان داده، دریافت اسمی آن را مثل همان پولی که یک سال پیش پرداخت کرده بود، نداند؛ بلکه نقص در مال و پول بشمارد؛ در چنین عرفی، جبران کاهش ارزش پول، زیادی و ربا به شمار نمی‌آید.

منابع و مأخذ

۱. تقوی، سید مرتضی: «تحوّل موضوعات در فقه»، فقه اهل بیت، ش ۳، ۱۳۷۴ ش.
۲. حر عاملی، محمد بن الحسن: *وسائل الشیعه*، بیروت، مؤسسه آل البیت، اوّل، ۱۴۱۳ ق، ج ۳ و ۲۷.
۳. خمینی، روح‌الله: *الرسائل*، قم، اسماعیلیان، سوم، ۱۳۶۳ ش.
۴. خمینی، روح‌الله: *صحیفه امام خمینی*، قم، مؤسسه نشر آثار امام، اوّل، ۱۳۷۸ ش، ج ۲۰.
۵. صدر، سید محمدباقر: *اقتصادنا*، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، اوّل، ۱۳۷۵ ش.
۶. کلانتری، علی اکبر: *حکم ثانوی در تشریح اسلامی*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، اوّل، ۱۳۷۸ ش.
۷. کلینی، محمد بن یعقوب: *اصول کافی*، قم، دارالکتاب، چهارم، ۱۳۶۵ ش، ج ۲.
۸. مجلسی، محمدباقر: *بحار الانوار*، قم، دارالکتاب، سوم، ۱۳۶۳ ش، ج ۱۱.
۹. مشکینی، علی: *اصطلاحات الاصول*، قم، انتشارات حکمت، اوّل، ۱۳۸۶ ش.
۱۰. مطهری، مرتضی: *اسلام و نیازهای زمان*، قم، انتشارات صدرا، نوزدهم، ۱۳۸۱ ش.